فصل‌نامه رهیافتی در جامعه شناسی و توسعه

دوره ۲، شماره ۱، بهار ۱۴۰۵، صفحات ۱ تا ۲۷

https://www.jasd.ir

eISSN: 3115-7955

Research

Understanding Young People's Lived Experience of Political Development: A Qualitative Study in Yazd

Shakila Moradi

PhD student, Department of Sociology, Yazd University, Yazd, Iran.

Receive:
04 April 2026
Revise:
12 May 2026
Accept:
07 June 2026

Abstract

Purpose: The present study aims to provide a sociological understanding of young people's concerns regarding political development and to explain their patterns of participation, withdrawal, and protest.

Method: This study was conducted using a qualitative approach based on grounded theory methodology. Data were collected through in-depth, semi-structured interviews with 20 first-year students at Yazd University. Data analysis was carried out through open, axial, and selective coding, and continued until theoretical saturation was reached.

Findings: Young people's understanding of concerns related to political development is not limited to the formal sphere of politics; rather, it is closely intertwined with their social, economic, cultural, gender-related, and everyday lived experiences. Dissatisfaction with compulsory laws, gender-based restrictions, economic problems, feelings of inequality, individual disregard, and distrust in governance emerged as the most significant categories derived from the data. Despite these dissatisfactions, many participants distanced themselves from violence and regarded peaceful protest as a more desirable form of political action. At the same time, fear of political and social consequences, the prioritization of personal security and individual salvation, and the belief that existing conditions are unchangeable led them toward a form of pessimism, passivity, and political glumism. According to the paradigmatic model of the study, nonviolent protest orientation constitutes the central phenomenon, which is shaped through its interaction with multiple forms of dissatisfaction, legalism, political non-participation, and the prioritization of individual interests.

Conclusion: The findings indicate that the decline in young people's formal political participation does not necessarily imply political indifference. Rather, it may reflect a transformation in the forms of political action and the emergence of more complex patterns of protest, caution, and civic claim-making.

Keywords:
Political pessimism,
Distrust,
Political participation,
Social development,
Youth.

Please cite this article as (APA): Moradi, S. (2026). Understanding Young People's Lived Experience of Political Development: A Qualitative Study in Yazd. *Approaches in sociology and development*, *2*(1), 1-27.

https://doi.org/10.22034/jasd.2026.584779.1027

Authors retain the copyright and full publishing rights.
Published by Raz Nahan Publishing.
This article is an open access article licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0)

Publisher: Raz Nahan Publishing (RN. PUB)

Corresponding Author: Shakila Moradi | **Email:** shakila929moradi@gmail.com

Journal of Approaches in Sociology and Development

https://www.jasd.ir

دوره ۲، شماره ۱، بهار ۱۴۰۵، صفحات ۱ تا ۲۷

پژوهشی

eISSN: 3115-7955

فهم تجربه زیسته جوانان از توسعه سیاسی: یک مطالعه کیفی در یزد

شکیلا مرادی

دانشجوی دکتری، گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه یزد، یزد، ایران.

تاریخ دریافت:
۱۵ فروردین ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری:
۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش:
۱۷ خرداد ۱۴۰۵

هدف: هدف پژوهش حاضر فهم جامعه‌شناختی دغدغه‌های مرتبط با توسعه سیاسی جوانان و تبیین الگوهای مشارکت، کناره‌گیری و اعتراض آنان است.

روش: این مطالعه با رویکرد کیفی و بر پایه روش نظریه زمینه‌ای انجام شده است. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساختاریافته با ۲۰ دانشجوی ورود دانشگاه یزد گردآوری شد و فرآیند تحلیل داده‌ها بر اساس کدگذاری باز، محوری و گزینشی تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت.

یافته‌ها: فهم دغدغه‌های مرتبط با توسعه سیاسی جوانان تنها به حوزه رسمی سیاست محدود نیست، بلکه با مسائل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، جنسیتی و تجربه‌های روزمره آنان پیوند خورده است. نارضایتی از قوانین اجباری، محدودیت‌های جنسیت‌محور، مشکلات اقتصادی، احساس نابرابری، نادیده‌انگاری فردی و بی‌اعتمادی به حکمرانی از مهم‌ترین مقولات برآمده از داده‌هاست. با وجود این نارضایتی‌ها، بسیاری از مشارکت‌کنندگان از خشونت فاصله می‌گیرند و اعتراض مسالمت‌آمیز را شکل مطلوب‌تر کنش سیاسی می‌دانند. در عین حال، ترس از پیامدهای سیاسی و اجتماعی، ترجیح امنیت و رستگاری فردی، و باور به تغییرناپذیری شرایط، آنان را به سمت نوعی بدبینی، انفعال و «گلامپیسم سیاسی» سوق می‌دهد. بر اساس مدل پارادایمی پژوهش، اعتراض‌باوری خشونت‌پرهیز پدیده مرکزی مطالعه است که در تعامل با نارضایتی‌های چندگانه، قانون‌گرایی، مشارکت‌ناپذیری سیاسی و ترجیح منافع فردی شکل می‌گیرد.

نتیجه‌گیری: نتایج پژوهش نشان می‌دهد که کاهش مشارکت رسمی جوانان لزوماً به معنای بی‌تفاوتی سیاسی نیست، بلکه می‌تواند نشانه تغییر شکل کنش سیاسی و ظهور الگوهای پیچیده‌تر اعتراض، احتیاط و مطالبه‌گری مدنی باشد.

کلید واژه‌ها:
بدبینی سیاسی،
بی‌اعتمادی سیاسی،
مشارکت سیاسی،
توسعه اجتماعی،
جوانان.

لطفاً به این مقاله استناد کنید (APA): مرادی، شکیلا. (۱۴۰۵). فهم تجربه زیسته جوانان از توسعه سیاسی: یک مطالعه کیفی در یزد. *فصلنامه رهیافتی در جامعه شناسی و توسعه*، ۲(۱)، ۱-۲۷.

https://doi.org/10.22034/jasd.2026.584779.1027

Authors retain the copyright and full publishing rights.
Published by Raz Nahan Publishing.
This article is an open access article licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0)

ناشر: انتشارات راز نهان

نویسنده مسئول: شکیلا مرادی

ایمیل: shakila929moradi@gmail.com

مقدمه

به‌طورکلی، افراد در نوعی ویژه از با هم بودن به وجود اصیل و انسانی خویش نائل آمده و تعالی می‌یابند و نتیجه چنین ارتباط و با هم بودنی این خواهد بود که انسان وجود خود را در پرتو شیوه خاصی از نسبت یافتن با دیگران باز می‌شناسد و رابطه خلاق و کارآمدی با جهان اجتماعی برقرار می‌کند و جز از این طریق نمی‌تواند توانایی‌های خود را به عنوان انسانی آگاه، آزاد، فعال، مصمم و با اراده عیان سازد و تمامی این فرآیند نیز در گرو مشارکت است (علیخانی، ۱۳۸۵). مشارکت از لحاظ لغوی به معنای همکاری، شرکت داشتن یا حضور داشتن است. بر این اساس مشارکت، شرکت فعالانه انسان‌ها در حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و به‌طور کلی تمامی ابعاد حیات است. از سوی دیگر مشارکت سیاسی به عنوان یکی از اشکال مشارکت، همیشه مورد توجه اندیشمندان مختلف قرار گرفته است و هر کدام سعی کرده‌اند تا به نحوی به بیان تعریفی از آن بپردازند، اما به دلیل تعدد و پیچیدگی ابعاد مشارکت سیاسی، تعریف واحدی از آن وجود ندارد. مک‌کلوزکی (۱۹۶۸) نیز مشارکت سیاسی را فعالیت اجتماعی داوطلبانه افراد یک جامعه تعریف می‌نماید که در آن افراد احساس می‌کنند به طور مستقیم یا غیرمستقیم در سیاست‌گذاری‌های عمومی و یا انتخاب رهبران مشارکت دارند.

به عبارت دیگر مشارکت جز حقوق اولیه و ضروری در یک سیستم سیاسی دموکرات محسوب می‌گردد و با دیگر ویژگی‌های دموکراسی مانند رضایت و مسئولیت همگانی، حقوق اکثریت و اقلیت‌ها، برابری و ... در هم تنیده است (موحد، ۱۳۸۲). به بیان دیگر، یکی از عناصری که جامعه دموکراتیک را تعریف می‌کند، میزان مشارکت مردم در فرآیند سیاست‌گذاری است یعنی اینکه هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند ادعای دموکراتیک بودن نماید اگر اعضایش در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت نداشته باشند. از طرف دیگر مشارکت نمایانگر وظیفه شناسی و وفاداری افراد به نظام سیاسی بوده، مشروعیت و مقبولیت نظام سیاسی را افزایش می‌دهد، بر کارایی حکومت تاثیرگذار است و به سبب آنکه نقش موثری در برقراری توسعه و ثبات سیاسی ایفا می‌نماید، به عنوان یک ضرورت سیاسی مورد توجه خاص سیاست‌مداران و دولتمردان بوده است.

در جهان معاصر، مشارکت سیاسی و مدنی شهروندان در امور مختلف از مهم‌ترین شاخصه‌های توسعه اجتماعی، پویایی نظام سیاسی و تقویت سرمایه اجتماعی یک جمعه به حساب می‌آید. در این میان، با وجود اهمیت مشارکت سایر افراد جامعه، جوانان همواره به‌عنوان بزرگ‌ترین و فعال‌ترین نیروی اجتماعی به شمار می‌آیند و نقشی تعیین‌کننده در تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایفا می‌کنند (مرادی و همکاران، ۱۴۰۲؛ یوسف‌وند و مرادی نژاد، ۱۴۰۴). بر همین اساس بسیاری از جامعه‌شناسان باور دارند که میزان و نوع مشارکت نسل جوان، به نوبه‌ی خود نشان‌دهنده میزان اعتماد اجتماعی، مشروعیت سیاسی و کیفیت رابطه میان دولت و جامعه است. به همین دلیل، مطالعه دغدغه‌های سیاسی جوانان و نحوه مشارکت آنان در عرصه عمومی، یکی از موضوعات اساسی به شمار می‌رود. در گذشته، مشارکت سیاسی در اشکال و قالب‌هایی دیگر همچون عضویت در احزاب سیاسی، شرکت در انتخابات، فعالیت در نهادهای رسمی و حضور در سازمان‌های مدنی تعریف می‌شد، اما تحولات گسترده اجتماعی، فرهنگی و فناوری در دهه‌های اخیر موجب تغییر در اشکال مشارکت سیاسی شده است. چنین تغییراتی موجب شده تا امروزه نسل جوان بیش از گذشته به سمت شیوه‌های نوین کنشگری سیاسی میل پیدا کند (نوذری و بابایی گلروبادی، ۱۴۰۴). شیوه‌های نوین مشارکت را می‌توان در شبکه‌های اجتماعی، کمپین‌های اینترنتی، کنشگری رسانه‌ای، مشارکت اعتراضی، فعالیت‌های داوطلبانه و جنبش‌های اجتماعی گرایش

مشاهده کرد. به همین دلیل بسیاری از پژوهشگران معتقدند که کاهش مشارکت رسمی سیاسی در میان جوانان الزاما به معنای بی‌تفاوتی سیاسی آنان نیست، بلکه نشان‌دهنده تغییر الگوهای مشارکت سیاسی و ظهور اشکال جدید کنشگری اجتماعی است (Banaji, 2008). با این وجود می‌توان گفت، مشارکت سیاسی فرآیندی اجتماعی است که تحت تاثیر عواملی مانند خانواده، نظام آموزشی، رسانه‌ها، سرمایه اجتماعی، وضعیت اقتصادی، احساس تعلق اجتماعی، اعتماد سیاسی و میزان آگاهی اجتماعی افراد شکل می گیرد (خسروی، ۱۴۰۳).

چنانچه اشاره شد، یکی از مهم‌ترین تحولات اجتماعی دهه‌های اخیر، گسترش فناوری‌های ارتباطی و رسانه‌های دیجیتال است که تأثیر عمیق و حائز اهمیتی بر نگرش، افکار، رفتار و کنش‌های سیاسی جوانان برجای گذاشته است. شبکه‌های اجتماعی مجازی، بستری فراهم می‌کنند تا امکان دسترسی سریع به اطلاعات، تبادل دیدگاه‌ها و شکل‌گیری کنش‌های جمعی ایجاد شود و از سوی دیگر، به بستری مهم برای بیان دغدغه‌های سیاسی نسل جوان تبدیل شده‌اند (سیدحسینی و همکاران، ۱۴۰۳). بسیاری از جوانان امروزه از طریق رسانه‌های اجتماعی در مباحث سیاسی مشارکت می‌کنند، دیدگاه‌های خود را بیان می‌کنند و در فعالیت‌های مدنی و اعتراضی حضور می‌یابند. پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که فضای مجازی توانسته شکل جدیدی از مشارکت سیاسی را ایجاد کند که با الگوهای سنتی سیاست تفاوت دارد و مبتنی بر ارتباطات شبکه‌ای، سرعت بالا و مشارکت غیرمتمرکز است (گل‌افشان‌نیا و همکاران، ۱۴۰۴). بر همین اساس، تغییر سبک زندگی و گسترش رسانه‌های دیجیتال باعث شده است که شکل مشارکت سیاسی جوانان از الگوهای سنتی فاصله بگیرد.

چنانچه پیداست، جامعه ایران نیز از تحولات و دگرگونی‌های جهانی مستثنی نبوده است. به عبارت دیگر، چنین تحولات فرهنگی، اقتصادی و ارتباطی در سال‌های اخیر موجب تغییر نگرش سیاسی نسل جوان ایرانی شده است. جوان امروزی در مقایسه با نسل‌های پیشین خود، به حجم گسترده‌ای از اطلاعات و دیدگاه‌های متنوع دسترسی داشته و همین مسئله باعث افزایش آگاهی اجتماعی و سیاسی جوان امروزی شده است. با این حال، نمی‌توان از برخی موانع کاهش مشارکت در جامعه چشم‌پوشی کرد. علاوه بر پیامدهای مثبت تحولات و دگرگونی‌های اخیر جامعه، مشکلات اقتصادی، بیکاری، احساس نابرابری اجتماعی پیامدهای منفی برخی تحولات می‌باشد که موجب محدودیت فرصت‌های مشارکت، کاهش اعتماد نهادی و شکاف میان نسل جوان و ساختارهای رسمی سیاست گشته و می‌توانند بر میزان مشارکت سیاسی جوانان اثرگذار باشند. برخی مطالعات داخلی نشان داده‌اند که احساس بی‌تأثیر بودن رای و مشارکت سیاسی، یکی از مهم‌ترین عوامل کاهش مشارکت رسمی در میان جوانان ایرانی است (رهبرقاضی و صادقی نقدعلی، ۱۴۰۳).

در کنار این مباحث، از دیگر مسائل مهمی که می‌توان به آن اشاره کرد، تغییر ماهیت دغدغه‌های سیاسی جوانان است. نسل جدید علاوه بر مسائل سنتی سیاسی، نسبت به موضوعاتی دیگر همچون عدالت اجتماعی، حقوق شهروندی، آزادی‌های مدنی، مسائل مرتبط با محیط زیست، حوزه برابری جنسیتی، کیفیت زندگی و آینده شغلی حساسیت بیشتری از خود نشان می‌دهد. بنابراین، مشارکت سیاسی جوانان امروز بیش از گذشته با مسائل فرهنگی و اجتماعی گره خورده و صرفا به مشارکت انتخاباتی و رای دادن ختم نمی‌شود (Keshavarzi et al, 2023).

مطالعات مختلفی که در اینجا ارائه شد نشان داده‌اند که مشارکت سیاسی جوانان تنها به نفع نظام سیاسی نیست، بلکه نقش مهمی در توسعه اجتماعی، افزایش سرمایه اجتماعی، تقویت مسئولیت‌پذیری مدنی و ارتقای انسجام اجتماعی دارد. بنابراین ضرورت پژوهش حاضر در این است که بررسی دغدغه‌های توسعه سیاسی جوانان و شناخت عوامل موثر بر میزان و نوع

مشارکت سیاسی آنان، می‌تواند به سیاست‌گذاران و نهادهای تصمیم‌گیر کمک کند تا زمینه‌های لازم برای افزایش اعتماد سیاسی، تقویت مشارکت مدنی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های نسل جوان را فراهم کنند. با توجه به اهمیت جوانان در ساختار اجتماعی و نقش آنان در آینده سیاسی جامعه، مطالعه جامعه‌شناختی دغدغه‌های سیاسی نسل جوان و عوامل موثر بر مشارکت سیاسی و مدنی آنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شناخت نگرش‌ها، انگیزه‌ها و الگوهای کنش سیاسی جوانان می‌تواند به درک بهتر تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه کمک کند و زمینه برنامه‌ریزی مناسب برای افزایش مشارکت اجتماعی و تقویت سرمایه اجتماعی را فراهم سازد.

از این رو، مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی جامعه‌شناختی دغدغه‌های توسعه سیاسی جوانان است و بر همین اساس سوال اصلی پژوهش در واقع این است که جوانان چه فهمی از توسعه سیاسی دارند و میان‌ذهنیت آنان از این مسئله چگونه برساخت شده است؟

مبانی نظری

جفری آرنت[1] (۲۰۰۰) معتقد است بین نوجوانی و بزرگسالی، یعنی سن ۱۸-۲۵ سالگی، دوره‌ای از رشد تحت عنوان دوره‌ی ورود به بزرگسالی وجود دارد. جوانانی که در این سن قرار دارند، دوره‌ی بحران‌های نوجوانی را پشت‌سر گذاشته اما هنوز مسئولیت‌های بزرگسالی را برعهده نگرفته‌اند و در واقع این دوره زمان آماده شدن برای ورود به بزرگسالی می‌باشد. از جمله دغدغه‌های اصلی جوانان دراین دوره شکل‌گیری هویت و شخصیت، ایجاد روابط دوستانه و صمیمانه و داشتن افکار آرمانی و به نوعی کمال‌گرایی می‌باشد. بنابر همین دلیل افراد در سن ورود به بزرگسالی مهم‌ترین تصمیمات خود را اخذ کرده و در مسیر زندگی آینده خود را مشخص می‌سازند (Arnett,2000).

از نظر مک دونالد[2] جوانان حساسیت بیشتری نسبت به موقعیت‌های مخاطره‌آمیز دارند. بطورکلی جهانی شدن و همچنین افزایش میزان تحصیلات منجر به افزایش سطح انتظارات اقتصادی جوانان می‌شود. چنین افزایش انتظاراتی با موقعیت نامناسبی که جوانان در بازار کار رقابتی دارند، منجر به احساس ناامنی نسبت به آینده شده است. قراردادی و کوتاه مدت شدن موقعیت‌های شغلی جوانان را نسبت به آینده نامطمئن کرده است. در چنین شرایطی ترجیح جوانان پرداختن زمان بیشتری به تحصیل است تا بلکه از این طریق امنیت شغل خود را افزایش دهند (مک‌دونالد و اوانس، ۲۰۰۲؛ مک‌دونالد، ۲۰۰۶).

تورنتون[3] در مطالعات مستمر خود به بررسی تاثیر ارزش‌ها و نگرش‌های افراد در تغییر رفتاری پرداخته است. وی با رویکرد «ایده‌الیسم توسعه‌ای» درصدد بوده تا ایده‌های مرتبط با پیشرفت و توسعه را به عنوان آرمان مطلوب بشر بررسی کند. در همین راستا تورنتون معتقد به ایده‌هایی است که در سراسر جهان رواج یافته است و از مقبولیت و شهرت جهانی برخوردار گشته و اکثر افراد در جهان در پی دستیابی به این ایده‌ها هستند. چنین ایده‌هایی از منظر تورنتون بدین شرح است: ۱) جامعه مدرن جامعه‌ی خوب و قابل حصولی است، ۲) خانواده مدرن، خانواده‌ی خوب و قابل حصولی است، ۳) خانواده مدرن و جامعه مدرن دارای ارتباط علی متقابلی بوده و لازم و ملزوم یکدیگرند، ۴) انسان‌های مدرن دارای آزادی و برابری بوده و

1.Geffrey Arnett
2. McDonald
3. Thornton

روابط اجتماعی، بر توافق و اجماع مبتنی است (عسکری‌ندوشن و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۳). تورنتون معتقد است که در پی نوگرایی و جهانی‌شدن این نوگرایی، چنین ایده‌هایی در تمامی بسترهای زندگی اجتماعی افراد حضور داشته و بر آنها تاثیر گذاشته است. بر همین مبنا این ایده‌ها برای افراد به عنوان اهداف و آرمان‌هایی قلمداد می‌شوند که تمام سعی خود را برای رسیدن به آن انجام می‌دهند. اما به هر حال این ایده‌های نوین با ایده‌های سنتی و قدیمی افراد در فرهنگ‌های متفاوت در تعارض بوده و موجب تنش‌هایی در میان آنان می‌شود. در این میان به عقیده تورنتون به هر اندازه‌ای که افراد این ایده‌ها را بپذیرند نرخ‌های بالایی از حقوق بشر، دموکراسی، برابری جنسیتی و... بروز پیدا می‌کند اما بلعکس در کشورهایی که مخالفت بیشتری با این ایده‌ها دارند، به تبع این نرخ‌ها در آن کشورها پایین می‌آید (تورنتون، ۲۰۱۰: ۳-۱؛ تورنتون، ۲۰۰۵). گیدنز مفهوم شیوه زندگی را بیان می‌کند و با استفاده از این مفهوم میان جهانی‌شدن و ساختارهای محلی سعی در برقراری ارتباط دارد. بنابر باور گیدنز شیوه‌های زندگی به نوعی بخشی از محیط فردی و اجتماعی بوده که هرکدام از اعضای جامعه به نحوی می‌توانند بر روی آن کنترل و نظارت داشته باشند. به عبارت دیگر شیوه زندگی تحت قدرت افراد است، و بر اساس آن می‌توانند هویت خود را تولید و بازتولید نکرده و آن را به نمایش بگذارند. تحول در سبک‌های زندگی و دگرگونی‌های ساختاری نوگرایی متأخر به واسطه بازاندیشی به یکدیگر گره می‌خورند و به دلیل گشودگی زندگی اجتماعی امروزی و کثرت زمینه‌های کنش و منابع، انتخاب، سبک زندگی برای ساختن هویت شخصی به طور فزاینده‌ای اهمیت می‌یابد. اگرچه در چنین فضایی ارزش‌های افراد بطور مداوم دستخوش بازبینی و بازاندیشی می‌شوند اما در هر حال ارزش‌های افراد در این میان از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار شده و جهت‌گیری افراد را در زندگی تعیین و مشخص می‌کنند (گیدنز، ۱۳۸۵: ۸۸). به نوعی دیگر گیدنز منشا دگرگونی، به‌ویژه دگرگونی در ارزش‌ها را تضادی می‌داند که میان سنت و مدرنیته بوده و تبع، تقابلی بین اختیار و خطرپذیری می‌داند (استیونز[1]، ۱۳۷۹).

در نظریه شهروندی گفت‌وگویی هابرماس[2] کنشگران اجتماعی به صورت آزادانه، برابر، منصفانه و عادلانه طرحی از ایده‌ها، نیات، درخواست‌ها، نقطه نظرات، توقعات و مطالعات خود را که ناظر به ترسیم یک نقشه جمعی برای پیگیری اهداف عمومی مشترک الزامی است به صورت دیالوگی ارائه می‌دهند (منوچهری و نجاتی‌حسینی، ۱۳۸۵). وی معتقد است که دنیای سنتی از بین رفته و دیگر نمی‌توان سنت و تاریخ را به عنوان تعیین‌کننده تصمیمات اخلاقی به کار گرفت و باید سنت را با عقل پیوند داد و رویکردی به نام اخلاق گفتمان که مبتنی بر قواعد گفتگوست را ارائه داد. وی رسانه‌های جمعی و سایر نهادهای اطلاعاتی جامعه را در این رابطه مهم می‌داند. فضای مجازی نیز همان حوزه‌ی عمومی هابرماس است که به تحلیل کنش ارتباطی و اخلاق گفتگویی می‌پردازد؛ حوزه‌ای که شهروندان می‌توانند در آن به تبادل نظر درباره موضوعات و مسائل مهم اخبار عمومی بپردازند (محسنی و همکاران، ۱۳۹۸).

اینگلهارت[3] طبق تئوری دگرگونی ارزشی معتقد است، در کشورهای پیشرفته صنعتی به واسطه توسعه اقتصادی که دارند، تحول شگرفی در ارزش‌های مادی انسان‌ها رخ داده است. چنین امری به این معنا بوده که ارزش‌های مادی افراد به ارزش‌های فرامادی در حال تغییر و تحول است، چه بسا اینگلهارت این روند را روندی تقریبا جهانی قلمداد می‌کند. به عبارت دیگر کشوری که به لحاظ اقتصادی شرایط ناامنی را سپری نموده، و به سوی امنیت جانی و اقتصادی حرکت کند،

1. Stevens
2. Habermas
3. Inglehart

فرآیند حرکت از ارزش‌های مادی به فرامادی در آن اتفاق می‌افتد. در همین راستا وی معتقد بود که در ارزش‌های نسل جدید جوانان اروپایی تحولی رخ داده است و برای تبیین این تحول دو فرضیه را مطرح می‌نماید. (اینگلهارت و آبرامسون، ۱۹۹۴: ۳۳۶-۳۳۷؛ آبرامسون و اینگلهارت، ۱۹۸۶: ۲-۱) ۱. اولین فرضیه، فرضیه کمیابی است، مبتنی بر این فرضیه اولویت‌های فرد بازتاب محیط اجتماعی- اقتصادی‌اش است؛ به گونه‌ای که شخص بیشترین ارزش ذهنی را برای آن چیزهایی قائل است که عرضه آن نسبتا کم است. ۲. فرضیه جامعه‌پذیری، طبق این فرضیه ارزش‌های اساسی فرد به شکل گسترده، انعکاس شرایط و فرآیند جامعه‌پذیری فرد است که در سال‌های قبل از بلوغ تجربه کرده‌است. با توجه به این دو فرضیه که در نتیجه رونق اقتصادی و ظهور دولت رفاه است، جوانانی که بعد از دهه پنجاه میلادی در کشورهای غربی به دنیا آمده‌اند، به نسبت دارای نگرانی‌های کمتری نسبت به امنیت جانی و مالی در مقایسه با نسل‌های والدین خود داشته‌اند. چنین مسئله‌ای منجر به تغییر در اولویت‌بندی ارزشی جوانان شده است، به‌طوری که آنان اولویت‌های ارزشی خود را به امور غیرمادی اختصاص دهند. بر همین مبنا اینگلهارت، فرضیه کمیابی را به دگرگونی‌های که در کوتاه مدت اتفاق افتاده و فرضیه جامعه‌پذیری را به آثار بلند مدت نسلی نسبت می‌دهد. به عبارت دیگر می‌توان گفت این دو فرضیه می‌توانند تشکیل دهنده مجموعه‌ای باشند که موجب پیش‌بینی دگرگونی‌های ارزشی در افراد شود. به نوعی دیگر فرضیه کمیابی بر این اصل که رونق و شکوفایی اقتصادی به گسترش ارزش‌های فرامادی می‌انجامد دلالت داشته، و فرضیه اجتماعی شدن نشان از آن دارد که نه ارزش‌های فردی و نه ارزش‌های یک جامعه به طور کلی به سادگی و در کوتاه مدت تغییر نمی‌کنند، بلکه دگرگونی اساسی ارزش‌ها به تدریج و بیشتر به طرزی نامرئی روی می‌دهد. این دگرگونی در مقیاس وسیع وقتی پدید می‌آید که یک نسل جوان‌تر جایگزین نسل مسن‌تر در جمعیت بزرگسالان یک جامعه می‌شود. همچنین پس از یک دوره افزایش سریع امنیت جانی و اقتصادی انتظار می‌رود بین اولویت‌های ارزشی گروه‌های بزرگ‌تر و جوان‌تر تفاوت‌های محسوسی حاصل شود. در واقع فرضیه جامعه‌پذیری مربوط به تغییرات نسلی و فرضیه کمیابی مربوط به تغییرات کوتاه مدت است (اینگلهارت، ۱۹۸۴: ۵۲۶-۵۲۵؛ آبرامسون و همکاران، ۱۹۹۷: ۴۱؛ اینگلهارت، ۱۹۸۱: ۸۸۰؛ اینگلهارت و آبرامسون، ۱۹۹۹: ۶۶۵؛ آبرامسون و اینگلهارت، ۱۹۸۷: ۲۳۲-۲۳۱). همچنین اینگلهارت از جهانی شدن ارتباطات به عنوان عامل تاثیرگذار بر روی شکاف ارزش‌ها نام می‌برد. وی عنوان می‌کند، همانطور که دیده می‌شود جوانان به‌طور گسترده در سرتاسر جهان از لباس جین استفاده می‌کنند و به موسیقی پاپ گوش فرامی‌دهند (یوسفی، ۱۳۸۳). به عقیده اینگلهارت تغییر ارزش‌ها دارای روندی است که از نسلی به نسل دیگر به وقوع می‌پیوندد، نه به‌طور مدام از یک نسل به نسل دیگر (Boehnke, 2001).

نظریه ترکیب‌بندی استوارت هال[1] بر این مبنا است که هویت به صورت سیال در نسل‌ها ادامه دارد و بر همین مبنا به بررسی خرده فرهنگ‌های جوانان و همسویی والدین با نظم فرهنگی جدید اهمیت می‌دهد. ترکیب‌بندی عبارت است از مجموعه پیچیده‌ای از کردارهای تاریخی که به واسطه آنان در تلاش بوده تا از پیچیدگی، تفاوت و تناقض، گونه‌ای هویت یا وحدتِ ساختاری بیآفرینیم. ترکیب‌بندی حاکی از نبودِ ضمانت‌هاست و نشان می‌دهد که پیشاپیش قادر به درک اهمیت تاریخی کردارها نیستیم. هال نیز وحدتِ صِرف پیچیدگی مطلق شکل‌بندی اجتماعی را رد می‌کند. بنا به استدلال او، تناظرها یا همانندی‌ها به شیوه‌ای تاریخی و در متن تاریخ شکل می‌گیرند و موضوع درگیری بر سر قدرت هستند. جامعه گونه‌ای

1. Sturt Hall

«وحدت پیچیده» است که همواره متأثر از تعیین کننده‌های متعارض و چندگانه است و همواره از جنبه تاریخی خاص است. وی اعتقاد بر این دارد که نظام هژمونیک همواره در تلاش است تا شیوه خود برای برساختن امر اجتماعی را در نقش وضعیتی «عینی» معرفی کند. اما عینیت چیزی نیست مگر گفتمان مسلط (قنبری، ۱۳۸۹: ۱۱۸). استوارت هال در دو اثر خود «مقاومت از طریق آداب و رسوم» و «نظارت بر بحران‌ها»، متناسب بر فرهنگ جوانان و فرهنگ رسمی توجه نموده است. «مقاومت از طریق آداب و رسوم» (هال و جفرسون[1] ، ۱۹۷۶) به بررسی خرده‌فرهنگ جوانان بریتانیا می‌پردازد. موضوع این بررسی، گفت‌وگوی بین فرهنگِ هژمونیک و فرهنگِ فرودستِ والدین است؛ در این اثر هژمونی در معنای دیدگاه گرامشی استفاده می‌شود، یعنی دوره ای که در آن یک بلوک قدرت با به‌دست‌آوردن رضایت عموم گونه‌ای جهان‌بینی را به فرودستان القا می‌کند؛ برای نمونه دهه ۱۹۵۰ به دوره کلاسیک «سلطه هژمونیک» در بریتانیا توصیف می‌شود (همان، ۱۲۱-۱۲۳).

پیشینه پژوهش

در این قسمت از پژوهش تلاش شده است تا مبانی نظری اصلی که در پژوهش‌های مربوط به مشارکت و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی جوانان به‌کار می‌روند معرفی شوند، در همین راستا، مهم‌ترین یافته‌های تجربی داخلی و خارجی مرور می‌گردد و شکاف‌های تحقیقاتی که تحقیق حاضر می‌تواند پر کند مشخص می‌شود.

نتایج مطالعه گل‌افشان نیا و همکاران (۱۴۰۴) تأیید می‌کند که رسانه‌های اجتماعی نقش حیاتی در شکل‌دهی به کنش‌گری سیاسی و مشارکت انتخاباتی جوانان ایرانی دارد. تعجبی و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهش خود نشان دادند که بین مشارکت سیاسی جوانان و میزان استفاده از شبکه‌های اجتماعی احتماعی رابطه معناداری وجود ندارد، اما بین مشارکت سیاسی جوانان و میزان استفاده آن‌ها از رسانه‌های ارتباط جمعی و میزان استفاده از تلویزیون و روزنامه‌ها رابطه مثبت وجود دارد و با میزان استفاده از ماهواره و اینترنت، رابطه منفی وجود دارد. همچنین بین وضعیت اقتصادی خانواده‌ها و وضعیت اقتصادی نمونه مورد مطالعه با مشارکت سیاسی رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. امینی و همکاران (۱۴۰۱) در طی پژوهش خود نشان دادند که بین مؤلفه‌های سرمایه سیاسی-اجتماعی و مشارکت سیاسی شهروندان ایلامی رابطه معنادار و مثبتی وجود دارد. از سوی دیگر، جعفری‌نیا (۱۳۹۱) نشان داد بین میزان تمایل به مشارکت سیاسی زنان و مردان و افراد شاغل و غیرشاغل و بین میزان تحصیلات و پایگاه اجتماعی و اقتصادی و میزان تمایل به مشارکت سیاسی رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. آقایی و همکاران (۱۳۹۹) نقش فرهنگ سیاسی در مشارکت و اعتماد سیاسی با میانجی‌گری سرمایه اجتماعی را بررسی کرده و مشخص گردید که فرهنگ سیاسی از طریق سرمایه اجتماعی بر اعتماد و مشارکت سیاسی تاثیر غیرمستقیم دارد.

نتایج پژوهش بائریسویل و اوریس (۲۰۲۱) نشان داد که مشارکت اجتماعی به‌طور خاص، به‌ویژه جایی که از سایر سنخ‌های مشارکت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متمایز می‌شود، به معنای مشارکت و درگیری مردم (ذینفعان) در زیست اجتماعی است؛ زیستی که با مفهوم رابطه پیوند خرده و مبتنی بر تعاملات و مناسبات اجتماعی افراد با یکدیگر است. نتایج عرفان (۲۰۲۱) نشان داد که جوانان افغان به‌طور فعال در فعالیت‌های سیاسی فیسبوک شرکت نمی‌کنند، اگرچه هر روز حداقل نیم ساعت را در فیسبوک می‌گذرانند. آن‌ها درگیر فعالیت‌های سیاسی کم‌خطر و کم هزینه هستند، علاوه‌بر این، جنسیت، سن

1. Jefferson

و وضعیت شغلی شرکت‌کنندگان تاثیر قابل توجهی بر فراوانی استفاده از فیسبوک در مشارکت سیاسی داشت. گوکی و همکاران (۲۰۱۹) گزارش دادند که مشارکت در انجمن‌های داوطلبانه در طول تحصیل، به‌ویژه در انجمن‌های سیاسی، بر مشارکت سیاسی آینده جوانان تأثیر مثبت می‌گذارد. میزان تحصیلات و درآمد نیز تأثیر مثبتی بر مشارکت سیاسی دارد. به‌طورکلی گزارش شد که در کشور روسیه، جوانان شاغل با احتمال کمتری نسبت به افراد بیکار رأی می‌دهند، درحالی که در کشوری چون بلاروس خلاف این موضوع است. اونیل (۲۰۱۴) نتیجه گرفت که تعهدگرایی مذهبی به عنوان یک عنصر سرمایه اجتماعی و مشارکت سیاسی زنان در آمریکا بوده و میان عقاید و فعالیت‌های مذهبی با رفتارهای سیاسی رابطه وجود دارد. در نهایت تعهد مذهبی می‌تواند به توسعه و افزایش مشارکت سیاسی کمک کند.

در سنت جامعه‌شناسی، مفهوم سیاست از انحصار دولت‌مداری بیرون آمده و به مثابه یک شبکه‌ی پیچیده از قدرت، سلطه و کنش‌های اجتماعی بازتعریف شده است. نظریه‌پردازان این حوزه، سیاست را نه صرفا یک نهاد، بلکه به عنوان میدانی برای تحقق عاملیت کنشگران یا اعمال هژمونی مورد تحلیل قرار داده‌اند. با این وجود می‌توان گفت، کارل مارکس سیاست را در پیوند با مناسبات تولید و تضاد طبقاتی صورت‌بندی کرده و به اعتقاد وی، دولت در جوامع سرمایه‌داری نه یک نهاد بی‌طرف، بلکه کمیته‌ای برای اداره امور مشترک بورژوازی است (Marx & Engels, 1978). از سوی دیگر، گرامشی با بسط چنین دیدگاهی، مفهوم هژمونی را مطرح کرد و استدلال می‌کند که سلطه سیاسی تنها از طریق زور حاصل نمی‌شود، بلکه نیازمند رهبری فکری و اخلاقی در جامعه مدنی است تا رضایت عمومی را تأمین کند (Gramsci, 1971). ماکس وبر در تقابل با تحلیل‌های صرفا اقتصادی مارکس و دیگر افرادی که چنین دیدگاهی دارند، سیاست را حوزه‌ای می‌داند که در آن سلطه دارای مشروعیت می‌شود و بر همین اساس او میان انواع سلطه (سنتی، کاریزماتیک و قانونی-عقلانی) تمایز قائل می‌شود و بوروکراسی را به عنوان قفسی آهنین برای کنش سیاسی مدرن توصیف می‌کند (Weber, 1978). یورگن هابرماس نیز با نقد عقلانیت ابزاری وبر، سیاست را در حوزه عمومی بازمی‌جوید و بر کنش ارتباطی تأکید می‌کند و معتقد است برای دموکراسی باید فضایی ایجاد شود تا در آن کنشگران بتوانند بدون زور و اجبار، از طریق استدلال آزاد، به توافق برسند .(Habermas, 1989) با این تفاسیر می‌توان گفت میشل فوکو نگاه متفاوتی دارد، او معتقد است قدرت در لایه‌های خرد جامعه، نهادها و گفتمان‌ها انتشار یافته است. مفهوم زیست‌سیاست که وی بکار می‌برد بیانگر چگونگی مدیریت بدن افراد و جمعیت‌ها توسط تکنولوژی‌های قدرت دولت مدرن است .(Foucault, 1978) در سوی دیگر، هانا آرنت با تاکید بر تمایز میان اصطلاحات و پدیده‌هایی همچون کار، زحمت و کنش، سیاست را تنها در ساحت کنش مشاهده می‌کند، یعنی جایی که انسان‌ها در تکثر خود و در فضای عمومی، با گفت‌وگو هویت سیاسی‌شان را بازمی‌یابند.(Arendt, 1958)

با مرور پژوهش‌های داخلی و خارجی می‌توان دریافت که مشارکت و کنش سیاسی جوانان اغلب تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و رسانه‌ای قرار داشته و از منظر چنین عواملی مورد بررسی قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، بخش قابل توجهی از مطالعات، نقش رسانه‌های اجتماعی، سرمایه اجتماعی، وضعیت اقتصادی، تحصیلات و فرهنگ سیاسی را در تبیین مشارکت سیاسی بررسی کرده و اغلب به سنجش میزان مشارکت یا عوامل موثر بر آن، با استناد به روش‌های کمی پرداخته‌اند. همچنین در سطح نظری، رویکردهای جامعه‌شناسی، سیاست را در پیوند با قدرت، هژمونی، کنش ارتباطی و زیست روزمره مورد تحلیل قرار داده‌اند. با این وجود، کمتر پژوهشی به‌طور مستقیم به دغدغه‌های سیاسی جوانان به‌عنوان یک امر ذهنی، تفسیری و برآمده از تجربه زیسته پرداخته است. به بیان دیگر، اغلب مطالعات موجود به

رفتار و مشارکت سیاسی توجه داشته‌اند و کمتر به این پرسش پرداخته‌اند که جوانان اساسا در رابطه با مسائل سیاسی چه نگرانی‌هایی دارند و چگونه آن‌ها را فهم و بازنمایی می‌کنند. از این رو، این پژوهش درصدد فهم دغدغه‌های سیاسی جوانان و واکاوی معنایی آن در بستر اجتماعی و فرهنگی ایران است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر براساس روش‌شناسی کیفی و رویکرد نظریه زمینه‌ای (شیوه سیستماتیک)، انجام شده است. در این روش، گردآوری داده‌ها، تحلیل و نظریه نهایی با یکدیگر در ارتباط تنگاتنگ‌اند و در این روش پژوهشگر کار را با نظریه‌ای که از قبل در ذهن دارد شروع نمی‌کند بلکه کار را در عرصه واقعیت آغاز کرده و نظریه از درون داده‌هایی که پژوهشگر گردآوری می‌کند پدیدار می‌شود. بنابراین، نظریه پدیدارشده به «واقعیت» نزدیک‌تر می‌شود و می‌تواند بصیرت‌افزا باشد و فهم را تقویت کند و راهنمای عمل باشد (اشتراوس و کوربین، ۱۳۹۰). در این مسیر پس از شکل‌گیری خطوط کلی مصاحبه‌ها براساس مفاهیم و مقولات، به‌تدریج مصاحبه‌ها نظری‌تر و تخصصی‌تر شدند و بر جمع‌آوری اطلاعات خاص افزوده می‌شد. همچنین، فرآیند جمع‌آوری داده‌ها تا رسیدن به اشباع نظری بر اساس نمونه‌گیری نظری ادامه یافت.

فرآیند تجزیه‌وتحلیل داده‌ها از پیاده‌سازی و مکتوب کردن داده‌ها و درواقع، نسخه‌برداری دقیق و کلمه‌به‌کلمه، سازمان‌دهی و ذخیره آن‌ها آغاز می‌شود و با اجرای مراحل دیگری اعم از سه فرآیند کدگذاری باز، محوری و گزینشی و مرتبط‌کردن مقوله‌ها به یکدیگر در جهت توسعه خط داستان و طرح مدل پارادایمی و نظریه مستقر در داده‌ها ادامه یافت. در این مسیر، با شروع اولین مرحلهٔ کدگذاری، یعنی کدگذاری باز، متن سطربه‌سطر و گاهی کلمه‌به‌کلمه تحلیل شد و سعی شد از کدهای اولیه و جنینی به‌عنوان واژگان گیرایی که در سخن مشارکت‌کنندگان بلافاصله نظر محقق را جلب می‌کنند استفاده شود تا معنای کنش‌ها و دیدگاه‌های مشارکت‌کنندگان حفظ شود. در مرحله بعد، مفاهیم به‌دست‌آمده به مقولات فرعی و مقولات اصلی تقلیل یافت. برچسب‌گذاری مقوله‌ها در این مسیر بر اساس شناسایی ویژگی‌ها و ابعاد مفاهیم تشکیل‌دهنده آن‌ها صورت می‌گرفت. سپس، مقوله هسته در ارتباط با مقولات فرعی و اصلی دو مرحلهٔ قبل خود و بر اساس تکنیک مقایسه‌ای ثابت برساخت شده است.

در نهایت، از ارتباط تمامی مقوله‌ها به همدیگر و نتیجه آن‌ها خط داستان کلی پژوهش استخراج می‌شود (ایمان، ۱۳۸۸). در این مسیر، مقوله‌های مختلف پژوهش به هم مرتبط شدند و در پرتو آن مسیر کلی تجربه مشارکت‌کنندگان و جریان حاکم بر پژوهش ظهور یافت، که در بخش یافته‌های پژوهش به‌همراه نقل‌قول‌هایی از مشارکت‌کنندگان روایت شده است. تشریح فرآیند و جریان گزاره‌ها در قالب خط داستان کمک می‌کند تا انسجام و نظم مفاهیم و مقولات کشف‌شده و ارتباط بین آن‌ها به‌گونه‌ای منسجم‌تر و قابل‌فهم‌تر مطرح شود.

سپس محقق، برای نشان‌دادن ساختار و فرآیند پژوهش، مدل پارادایمی طراحی شد؛ بدین‌صورت که پدیده مرکزی پژوهش در مدل پارادایمی مشتمل بر شرایط علّی (عواملی که مشخصاً به ظهور پدیده منجر می‌شوند)؛ شرایط زمینه‌ای (عواملی که راهبردهای مشارکت‌کنندگان در بستر آن‌ها رخ می‌دهند و بیشتر شامل عوامل فردی و خاص در زندگی‌نامهٔ مشارکت‌کننده هستند و به‌طورکلی پدیدهٔ پژوهش را تخفیف یا تشدید می‌کنند)؛ شرایط مداخله‌گر (شامل عوامل گسترده و کلانی که بیشتر به نیروهای کلان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مربوط می‌شوند و از بیرون و از پیش موجودند و در تخفیف

یا تشدید پدیدهٔ مرکزی و در انتخاب راهبردهای مشارکت‌کنندگان نقش دارند)؛ راهبردها (مشتمل بر کنش‌هایی که مشارکت‌کنندگان در واکنش به پدیده‌ای در متن و تحت‌تأثیر شرایط زمینه‌ای و مداخله‌گر دارند)؛ و پیامدهای منتج از راهبردها ترسیم می‌شود.

بطورکلی پژوهش کیفی رویکردی است که بر تعاملات انسانی استوار شده است و با توجه به همین امر، ملاحظات اخلاقی در پژوهش‌های کیفی غالباً در مقایسه با پژوهش‌های کمّی از حساسیت و اهمیت بیشتری برخوردار است. این امر از ویژگی ذاتی پژوهش کیفی نشات می‌گیرد که مستلزم تماس شخصیِ نزدیک و درازمدت با محیط پژوهش و مصاحبه‌های عمیق با افراد موردمطالعه است. در این پژوهش برای حفظ محرمانگی اطلاعات از اسامی مستعار برای مشارکت‌کنندگان در سرتاسر پژوهش استفاده شد. افزون بر این، با رعایت ملاحظات اخلاقی چون موافقت افراد موردمطالعه، خودداری از متفاوت جلوه‌دادن شرایط و فریب‌کاری، پرهیز از ضرر و زیان به مشارکت‌کنندگان، و صحت و عدم دست‌کاری در داده‌ها ویژگی پژوهش علمی و رفتار اخلاقی را رعایت کردیم (مرادی و همکاران، ۱۴۰۴؛ زارعی و همکاران، ۱۴۰۳؛ حریری، ۱۳۸۵: ۲۹_۳۲).

گردآوری از میان جوانان نو ورود دانشجوی دانشگاه یزد بوده و سعی شد که گردآوری مصاحبه‌ها در مکان‌های مختلف از جمله فضای سبز، محیط دانشگاه، خوابگاه دانشجویی و امثالهم گردآوری شود و مقدار زمان مصاحبه‌ها بین ۳۰ دقیقه تا ۱ساعت و ۴۵ دقیقه متغیر بوده‌است. تفاوت زمانی مصاحبه‌ها گاهی ناشی از وقت پاسخ‌گو، میزان تجارب غنی او و میزان تمایل او برای بیان تجارب خود بود و از جانب دیگر، به‌سبب عدم شکل‌گیری مقولات و مفاهیم، سوالات ابتدایی محدود و کلی بوده است که رفته‌رفته، به تناسب شکل‌گیری مقولات فرعی و سپس اصلی، ابعاد و جزئیات بیشتری بررسی و سوال می‌شد که صرف وقت بیشتری را برای پاسخ‌گویی می‌طلبید. دلیل انتخاب این بازه سنی به شرایط اجتماعی چند سال اخیر برمی‌گردد. درواقع در تعیین ملاک‌های شمول سعی شد دانشجویانی مورد مصاحبه قرار بگیرند که در سال اول دانشجویی باشند.

یافته‌ها

یافته‌های پژوهش حاصل مصاحبه با ۲۰ جوان است که اطلاعات آنها در جدول شماره ۱ بیان شده است.

در ادامه در جدول شماره ۱ فهرست مشارکت‌کنندگان ارائه شده است.

جدول ۱: اطلاعات مشارکت‌کنندگان

ردیف	اسم	سن	وضعیت	ردیف	اسم	سن	وضعیت
۱	ارشیا	۱۹	دانشجو	۱۱	میثم	۱۹	دانشجو
۲	علی	۱۸		۱۲	آرزو	۱۹	
۳	عباس	۱۹		۱۳	یلدا	۱۹	
۴	محمود	۱۹		۱۴	دانیال (تراجنسیت)	۱۸	
۵	فرشته	۱۸		۱۵	آرمان	۱۹	
۶	مهراد	۱۹		۱۶	سوگند	۱۹	
۷	زهرا	۱۸		۱۷	مهدی	۱۹	

۸	مریم	۱۹		۱۸	ملیسا	۱۸	
۹	محدثه	۱۸		۱۹	بهمن	۱۹	
۱۰	مبینا	۱۹		۲۰	بهنام	۱۸	

یافته‌ها در قالب ۱۴ مقولهٔ و ۲۱ مفهوم برساخته شده است که در جدول شماره ۲ نشان داده شده است. همچنین اجزای مدل پارادایمی هم در جدول مشخص شده است. در بررسی جزئی‌تر و دقیق‌تر این مقولهٔ هسته، بر اساس مقوله‌های اصلی و هسته، توضیحات و شواهد گسترده‌ای از متن ذکر خواهد شد.

جدول ۲: مفاهیم، مقولات اجزای پارادایمی و مقوله هسته پژوهش

مفاهیم	مقولات	اجزای پارادایمی	مقوله هسته
نارضایتی از قوانین اجباری	نارضایتی جنسیت/ پوشش‌محور	شرایط علی	گلامپیسم سیاسی
نارضایتی‌های جنسیت‌محور			
دغدغه‌های سیاسی	دغدغه‌های سیاسی/ اجتماعی/ اقتصادی		
دغدغه‌های اجتماعی/ اقتصادی			
نارضایتی‌های اقتصادی	نارضایتی اجتماعی/ اقتصادی/ فرهنگی		
نارضایتی اجتماعی/ فرهنگی			
نادیده‌انگاری فردی	نادیده‌انگاری فردی	شرایط زمینه‌ای	
نارضایتی از حکمرانی و حکمرانان	نارضایتی از حکمرانی و حکمرانان	شرایط مداخله‌گر	
اعتراض‌باوری	اعتراض‌باوری خشونت‌پرهیز	پدیده مرکزی	
اعتراض‌گری خشونت پرهیزانه مدنی			
باور به اثرگذاری اجتماعی	اثرگذاری مشارکت سیاسی	استراتژی‌ها	
مشارکت سیاسی حداقلی			
قانون‌گرایی	قانون‌گرایی		
بی‌تفاوتی به قانون	بی‌تفاوتی به قانون		
مشارکت‌ناپذیری سیاسی	مشارکت‌ناپذیری سیاسی		
بی‌تفاوتی سیاسی	ناتوانی و بی‌تفاوتی سیاسی		
ناتوانی سیاسی			
گلامپیسم[1]	گلامپیسم	پیامدها	
ترجیح رستگاری فردی	ترجیح رستگاری فردی		
اعتراض‌گریزی	اعتراض‌گریزی		
شورش‌گریزی			

[1] منفی‌گرایی، بدبینی و باور به عدم تغییر شرایط در امور مختلف (واژه‌ی موردنظر برگرفته از یک کارکتر بدبین در برنامه کارتونی گالیور است)

نارضایتی جنسیت/پوشش‌محور

در حوزه جامعه‌شناسی، نارضایتی‌های مرتبط با تفکیک جنسیتی، محدودیت‌های مبتنی بر جنسیت، پیش‌داوری‌های جنسیتی و اشکال مختلف تبعیض همواره از موضوعات قابل‌تأمل بوده‌اند. بخشی از جامعه این نوع تفکیک را امری موجه یا کارآمد می‌دانند، در حالی‌که گروهی دیگر با توجه به پیامدهای احتمالی آن در فرآیند رشد فردی و اجتماعی، با آن مخالفت می‌ورزند. تفکیک جنسیتی از سنین پایین و به‌ویژه از بستر نظام آموزشی و مدرسه آغاز می‌شود و در ادامه می‌تواند به بازتولید کلیشه‌ها و الگوهای نابرابر جنسیتی بیانجامد. تبعیض و پیش‌داوری‌های جنسیتی نه‌تنها به انزوای اجتماعی افراد منجر می‌شوند، بلکه می‌توانند توانمندی‌های فردی را محدود کرده و سلامت روانی آنان را نیز تحت تاثیر قرار دهند. این وضعیت، زمینه‌ساز نابرابری‌های ساختاری شده و مشارکت افراد در عرصه‌های اجتماعی را کاهش می‌دهد. افزون بر این، ساختارهای فرهنگی و برخی سیاست‌گذاری‌ها نیز در تشدید و تداوم این نارضایتی‌ها نقش دارند. در همین چارچوب، قوانین و مقررات پوششی نیز با سطحی از نارضایتی اجتماعی مواجه‌اند که ضرورت بازنگری در آن‌ها را برجسته می‌سازد. این حوزه نیز همچون دیگر نمودهای کنترل اجتماعی، به شکل‌گیری شکاف‌ها و دوگانگی‌های اجتماعی دامن زده و به یک مسئله قطبی در فضای عمومی تبدیل شده است. مریم می‌گوید:

«دوست دارم مثلا سوار موتور بشم ولی چرا اجازه نمیدن دخترا سوار بشن.»

آرزو می‌گوید:

«اینکه مثلا همون محدودیت گذاشتن برا خانوما تو یسری موارد اذیتم میکنه، اینکه یه مرد اون بالا نشسته و اون محدودیتا رو نداره و اون تصمیم بگیره تو این محدودیتا رو داشته باشی یا نه اذیتم میکنه.»

دغدغه‌های سیاسی/اجتماعی/فرهنگی

دغدغه‌ها و چالش‌های قشر جوان، به مثابه یک مسئله جامعه‌شناختی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. جوانان، به‌عنوان عاملان پویا و سرمایه انسانی آینده جامعه، نقشی حیاتی در تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایفا می‌کنند. این ابعاد مختلف، به‌صورت متقابل بر یکدیگر و بر زیست اجتماعی و فردی جوانان تاثیر می‌گذارند. از این منظر، یکی از نگرانی‌های اصلی جوانان، تاثیر سیاست‌گذاری‌های ناکارآمد است که می‌تواند منجر به انسداد اقتصادی و اجتماعی برای آنان شود. این امر، به‌ویژه در زمینه اشتغال مشهود است. جوانان خواستار یافتن شغل متناسب با شایستگی‌ها، علایق و انتظاراتشان هستند تا بتوانند از طریق آن، عاملیت اجتماعی خود را در جامعه محقق سازند و به بهترین شکل ممکن، خود را بروز دهند. هرگاه سیاست‌گذاری‌ها در حوزه‌های کلان اقتصادی و سیاسی، فاقد تدبیر و بینش لازم باشند، احساس سرخوردگی و ازخودبیگانگی در میان جوانان تشدید می‌شود. این احساسات، مانع از مشارکت فعال و موثر آنان در عرصه‌های اجتماعی شده و توان بالقوه آنان را برای ایفای نقش سازنده در جامعه تضعیف می‌کند. در واقع، شکاف میان انتظارات جوانان و واقعیت‌های ساختاری جامعه، یکی از کانون‌های تنش و نارضایتی در میان این گروه سنی محسوب می‌شود. مهراد می‌گوید:

«توی اقتصاد چرا که نابودمون کرده با این سیاستا... کلا بگذریم..»

زهرا می‌گوید:

«دغدغهم چرا.. این اوضاع گرونی و این چیزا خیلی درگیرم میکنه این اوضاع که روز به روز متاسفانه بدتر میشه... بلاخره آدم توی خانواده که هست یه شرایطی سختی به وجود میاد و بد میشه و هم روی خانواده تاثیر میذاره هم روی خودت..»

نارضایتی اجتماعی/اقتصادی/فرهنگی

تورم، گرانی و بحران‌های اقتصادی تا حدی گسترش یافته‌اند که به یکی از مهم‌ترین منابع نارضایتی در میان تمامی اقشار جامعه تبدیل شده‌اند. در چنین شرایطی، انکار فشارهای معیشتی و آثار ملموس آن بر زندگی روزمره مردم دشوار است. با این وجود، این وضعیت اقتصادی نه‌تنها یک مسئله معیشتی، بلکه عاملی تعیین‌کننده در تولید و بازتولید اعتراضات اجتماعی و فرهنگی نیز به شمار می‌رود. این‌گونه نارضایتی‌ها ریشه‌هایی عمیق در ساختار اجتماعی دارند و صرفا به سطح تجربه فردی محدود نمی‌شوند. در عین حال، هنگامی که افراد با محدودیت‌های اجتماعی در شرایطی مواجه می‌شوند که هم‌زمان با بحران اقتصادی و احساس بی‌کفایتی در سیاست‌گذاری همراه است، تمایل آن‌ها به پذیرش و اطاعت از این محدودیت‌ها کاهش می‌یابد. در نتیجه، مجموعه‌ای از نارضایتی‌های ساختاری و روزمره شکل می‌گیرد که می‌تواند به بی‌اعتمادی اجتماعی، مقاومت و اعتراض در سطح جامعه منجر شود. ارشیا می‌گوید:

«موضوع اقتصادی هست به هرحال، شرایط نابرابر و حالا خیلی چیزایی که بخوام بگم یه ساعت میشه... مثلا به کسی اندازه تلاشش پاداش داده نمیشه و خیلی از سرمایه‌های علمی کشور دارن فرار میکنن میرن، نبود امکانات و خیلی چیزای دیگه.»

عباس می‌گوید:

«بله، کلهم.. همه، کل سیاستمداران.. بخاطر همین گرونیا، بخاطر اینکه همه جوونا رو محدود میکنن و وقتی محدود کنن جوونا به راه بیخودی و کج کشیده میشن.»

نادیده‌انگاری فردی

نادیده‌انگاری فردی به‌عنوان یکی از تجارب اجتماعی اثرگذار، زمانی رخ می‌دهد که فرد از سوی دیگران مورد پذیرش یا توجه قرار نگیرد. این پدیده، تأثیر عمیقی بر احساس ارزشمندی اجتماعی و هویت فردی دارد. برای جوانان که در مرحله‌ای حساس از شکل‌گیری هویت و خودتعریفی اجتماعی قرار دارند، نادیده گرفته شدن می‌تواند پیامدهای روانی و اجتماعی قابل‌توجهی ایجاد کند. تجربه‌ی بی‌توجهی یا حذف نمادین از روابط اجتماعی، میل به مشارکت در فعالیت‌های جمعی و بازنمایی خود در عرصه عمومی را تضعیف می‌سازد. در نتیجه، فرد ممکن است از بیان دیدگاه‌ها و حضور فعال در فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی فاصله بگیرد. تداوم این وضعیت، به‌مرور موجب انزوای اجتماعی و کاهش سرمایه اجتماعی فرد شده و فرآیند جامعه‌پذیری را مختل می‌کند. میثم می‌گوید:

«آره قطعا .. دیگه انسانه دیگه بعضی وقتا همچین حسی {مورد توجه واقع نشدن و نادیده گرفته شدن} بهش دست میده.»

سوگند می‌گوید:

«توی خونه زیاد به این مشکل برخوردم... خیلی حس بلااستفاده بودن می‌کردم. الانم تازه وارد جامعه شدم و تو برخی موارد... آره.»

نارضایتی از حکمرانی و حکمرانان

نارضایتی از حکمرانی و ساختار قدرت یکی از مهم‌ترین جلوه‌های بحران اعتماد اجتماعی در جوامع معاصر به شمار می‌رود. در وضعیت کنونی، بخش قابل توجهی از مردم نسبت به سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌های حکمرانان احساس نارضایتی دارند و باور دارند که سیاست‌گذاران فاقد دانش، درک و کارآمدی لازم برای تحلیل شرایط اجتماعی و اتخاذ تصمیم‌های موثر هستند. این نارضایتی، تنها محدود به جنبه‌های اقتصادی نیست، بلکه در ابعاد سیاسی و مدیریتی نیز خود را نشان می‌دهد. از منظر جامعه‌شناختی، ناکارآمدی در فرآیند حکمرانی موجب گسست میان جامعه و ساخت قدرت می‌شود و اعتماد عمومی به نهادهای سیاسی را تضعیف می‌کند. در چنین شرایطی، مردم کارایی سیستم حکمرانی را در اصلاح وضعیت نابسامان اقتصادی و اجتماعی ناکافی می‌دانند، و این مسئله زمینه‌ساز افزایش احساس بی‌اعتمادی نهاد و واگرایی اجتماعی می‌گردد. مهدی می‌گوید:

«شیوه‌ی حکومت و اداره‌ی کشور..»

فرشته می‌گوید:

«من از.. سبک نظارتشون، چون نظارت توی کشور سطحش خیلی پایینه.»

اعتراض‌باوری خشونت‌پرهیز

حق تجمع، اعتراض و راهپیمایی مسالمت‌آمیز، به‌عنوان یکی از حقوق مدنی بنیادین و سازوکاری ضروری برای بیان جمعی نارضایتی‌ها و مشارکت شهروندان در فرآیندهای سیاسی و اجتماعی تلقی می‌شود. این حق، به افراد اجازه می‌دهد تا نگرانی‌ها، مشکلات و خواسته‌های خود را نسبت به سیاست‌گذاری‌ها و عملکرد مسئولین به گوش ساختارهای قدرت برسانند. اعتراضات غیرخشونت‌آمیز، علاوه بر اینکه نشان‌دهنده پایبندی افراد به اصول صلح‌جویانه است، ابزاری مهم برای اعمال فشار مدنی بر حاکمان به منظور ایجاد اصلاحات است. این کنش‌های جمعی، بیانگر عاملیت اجتماعی شهروندان بوده و باور به ظرفیت این اعتراضات برای ایجاد تغییرات مثبت و اصلاحی در جامعه را منعکس می‌سازند. در واقع، این حق، ستون فقرات دموکراسی مشارکتی و جامعه مدنی پویا را تشکیل می‌دهد. مهراد می‌گوید:

«اگه واقعا تو مسیر درست باشه چون داره دغدغه‌ها رو بیان می‌کنه خیلی می‌تونه موثر باشه ولی اگه مثلا مثل این وحشیا بریزن بترکونن فایده‌ای نداره.»

آرزو می‌گوید:

«در هر صورت میگم که اعتراضات خیابانی نباید به کسی و به اموال عمومی آسیب بزنه و باید خیلی آروم پیش بره.»

اثرگذاری مشارکت سیاسی

مشارکت سیاسی جوانان، به‌ویژه در جوامعی که جوانان بخش عمده‌ای از جمعیت را تشکیل می‌دهند، شاخصی کلیدی برای پویایی اجتماعی و سرزندگی سیاسی محسوب می‌شود. جوانان، به‌عنوان نسل آینده‌ساز و وارثان جامعه، نقش حیاتی در تداوم و تحول ساختارهای اجتماعی و سیاسی ایفا می‌کنند. از دیدگاه جامعه‌شناختی، اعتقاد جوانان به توانمندی و اثرگذاری مشارکت‌های سیاسی و اجتماعی خود، نشان‌دهنده احساس عاملیت و امید به آینده است. این باور که از طریق

فعالیت‌های سیاسی، حرفه‌ای یا تحصیلی می‌توان در شکل‌دهی به سرنوشت جامعه و تحقق اصلاحات نقش داشت، موتور محرکه حضور فعالانه آنان در عرصه‌های عمومی است. به‌طورکلی، این مشارکت‌ها، بستری برای اجتماعی شدن سیاسی و توسعه سرمایه اجتماعی و سیاسی در میان جوانان فراهم می‌آورد. زهرا می‌گوید:

«خیییلیی. با این هدف که اگه الان همه حرفشون رو بزنن و اعتراض کنن و عقب نکشن شاید اوضاع یکم بهتر بشه.»

مهراد می‌گوید:

«خب اگه همه هم‌نظر باشن میشه یچیزایی اتفاق بیوفته..»

قانون‌گرایی

از آغاز حیات انسانی، برای ایجاد نظم اجتماعی و تحقق برخی اهداف جمعی، همواره گروه‌هایی به وضع قانون و تنظیم مقررات بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر هر جامعه پرداخته‌اند. به عبارتی، هدف از قانون‌گرایی، اجرای قانون به‌صورت عادلانه و در چارچوبی است که حقوق افراد تضییع نشود و نظم اجتماعی برقرار بماند. در این میان، برخی افراد با توجه به ویژگی‌های اخلاقی و نگرش‌های شخصی، قوانین و مقررات را همسو با منافع خود می‌دانند و حتی برخی محدودیت‌های قانونی را توجیه‌پذیر تلقی می‌کنند. ازاین‌رو، اجرای قانون برای آنان نوعی رضایت و پذیرش به همراه دارد. در مقابل، گروهی دیگر اگرچه نسبت به قوانین رضایت درونی ندارند، اما به دلایلی مانند ترس از مجازات یا پیامدهای حقوقی، ناگزیر و با اکراه به تبعیت از قانون تن می‌دهند تا از تنبیه‌های احتمالی در امان بمانند. مریم می‌گوید:

«تا حالا هرچیزی بوده انجام دادم.. قانونی نبوده انجام ندم..»

آرمان می‌گوید:

«یسری قانونا آره.. اذیت کننده هست ولی چون قانونه باید انجام بدم.. من به شخصه قانون خاصی نیست که برام اذیت کننده باشه، چرا هستا ولی اینطوری نیست که نخوام اجراش کنم.. ولی برا خانوما این قانون حجاب اجباری و اینا خیلی اذیت کننده‌س براشون، اینو شاید بشه گفت ولی این خیلی به من مربوط نمیشه..»

بی‌تفاوتی به قانون

می‌توان گفت بخش قابل‌توجهی از ناهنجاری‌های اجتماعی در نتیجه بی‌تفاوتی اجتماعی و عدم اجرای مؤثر قوانین شکل می‌گیرد. جامعه برای حفظ نظم، انسجام و رشد اجتماعی، به وجود قانون و نیز افرادی نیازمند است که هم مجری قانون باشند و هم به آن پایبند بمانند. در صورتی که هر فرد نسبت به مسئولیت اجتماعی خود اقدام کرده و در مسیر اجرای قانون گام بردارد، تا حد زیادی از بروز هرج‌ومرج، بی‌نظمی و ناهنجاری در جامعه کاسته می‌شود. هرچه میزان بی‌تفاوتی در جامعه افزایش یابد، به همان نسبت آسیب‌های اجتماعی نیز تشدید می‌شود. به‌طورکلی، بی‌تفاوتی را می‌توان نوعی بیماری اجتماعی دانست که تاثیرات گسترده و عمیقی بر ساختار جامعه برجای می‌گذارد. این وضعیت می‌تواند به‌عنوان تهدیدی جدی برای حیات اجتماعی عمل کرده و به نهادها و ساختارهای کلان اجتماعی آسیب وارد کند. با این حال، برخی افراد بی‌تفاوتی خود را نه نسبت به اصل قانون، بلکه در واکنش به قوانین غیرانسانی یا ناعادلانه توجیه می‌کنند. ارشیا می‌گوید:

«آره. شاید یه تایمی می‌گفتم قانون من بی‌قانونیه و قانونی که می‌گفتن رو می‌ذاشتم کنار ولی در کل که نه خیلی. کارایی که می‌کردم فرقی نداشت که قانونی باشه یا نباشه و یه حد روال بود و میگم فرقی نداشت تو این مسئله.»

عباس می‌گوید:

«قانون رو کنار میذاریم ما و اجرا نمیکنیم، مثلا همین ممنوعیت مشروبات الکلی ممنوعه ولی ما میخوریم، پارتی رفتن.»

مشارکت‌ناپذیری سیاسی

مشارکت سیاسی، به‌عنوان یک ستون فقرات اساسی در پویایی هر جامعه، نقشی حیاتی ایفا می‌کند. جامعه‌ای که فاقد مشارکت شهروندان است، در تحقق اهداف جمعی و مشروعیت نظام سیاسی با چالش مواجه خواهد شد. با این وجود، شکاف و بی‌اعتمادی میان شهروندان و نهادهای حکومتی می‌تواند منجر به انزوای سیاسی و کاهش مشارکت مدنی شود، که این امر پیامدهای متعددی برای ثبات و کارآمدی نظام سیاسی به همراه دارد. در چنین شرایطی، مشاهده می‌شود که برخی افراد به‌منظور اجتناب از درگیری‌های سیاسی و مشکلات احتمالی، از هرگونه مشارکت سیاسی دوری می‌کنند. در موارد دیگر، فقدان نتایج ملموس و تغییرات اثربخش ناشی از مشارکت‌های پیشین، منجر به سرخوردگی سیاسی و کناره‌گیری افراد از فعالیت‌های مدنی و سیاسی می‌شود. این پدیده، که می‌توان آن را بی‌اعتمادی ناشی از ناکارآمدی نامید، به‌طور قابل‌توجهی بر میزان مشارکت عمومی تاثیر می‌گذارد. مریم می‌گوید:

«هیچی اصلا، دوست ندارم سیاست رو اعصاب آدم خورد میشه دیوونه میشه آدم.. یکی از پسرای کلاسمون سیاست میخوند اصن استادا رو دیوونه کرده خودش دیوونه‌س همش داره همه رو نقد میکنه...»

عباس می‌گوید:

«هیچی. خوشم نمیاد از سیاست و اینجور چیزا.»

ناتوانی و بی‌تفاوتی سیاسی

عدم مشارکت سیاسی گاهی ریشه در باور فرد به عدم تاثیرگذاری بر روند امور کشور، ثبات و تغییرناپذیری شرایط موجود، و بی‌اثر بودن اعتراضات دارد. این باورها منجر به فاصله گرفتن فرد از هرگونه کنش سیاسی و در نهایت، تقویت ناتوانی سیاسی ادراک‌شده و بی‌تفاوتی سیاسی می‌شود. هرچه این احساس ناتوانی و بی‌اثر بودن در مواجهه با امور سیاسی در فرد عمیق‌تر باشد، تمایل او به کناره‌گیری از عرصه‌های سیاسی افزایش می‌یابد. با این حال، فرد به این جمع‌بندی می‌رسد که قادر به اعمال نفوذ بر آینده کشور یا ایجاد تغییر در وضعیت موجود نیست و صدای او و نظراتش شنیده نمی‌شود. در نتیجه، هرگونه اقدام سیاسی را بی‌ثمر تلقی می‌کند. این چرخه معیوب به این صورت عمل می‌کند که هرچه فرد از امور سیاسی دورتر شود، احساس ناتوانی و ضعف او تشدید یافته و این امر به نوبه خود، بی‌تفاوتی و عدم مداخله سیاسی را بیشتر کرده و بدبینی او را نسبت به اوضاع سیاسی افزایش می‌دهد. ارشیا می‌گوید:

«موثر تو آینده‌ی کشور.. فعلا نه، چون شاید کلا خودم رو از این کشور بکشم کنار. چیزی نداره که بخوام موثر باشم. خودمو برا خودم نگه می‌دارم و تهش برای اطرافیانم. حالا شاید بعدش به فکر بیوفتم که موثر بشه یا نشه و هم کشور بهتر بشه و هم همه چی.»

عباس می‌گوید:

«آینده‌ی کشور؟ نه... تا جایی که بشه می‌خوام مهاجرت کنم»

فرشته می‌گوید:

«نه من خودمو موثر نمی‌دونم. کاری ازم برنمیاد.. نه واقعا.. این برمیگرده به همون اعتمادبنفس. {اعتمادبه‌نفسی که فرد معتقد است باید به واسطه خانواده ایجاد شود و اگر اعتمادبه‌نفسی بوده توسط خانواده سرکوب شده است}»

گلامپیسم

باور رایج به عدم تاثیرگذاری مشارکت سیاسی و اعتراضات مردمی، همراه با دیدگاهی مبنی بر تغییرناپذیری ساختارها و شرایط کشور، به گسترش منفی‌نگری و بدبینی فراگیر نسبت به حوزه سیاست و امور سیاسی دامن می‌زند. این نگرش، که در آن فرد خود را فاقد قدرت کنشگری موثر می‌پندارد، به‌طور موثری به کناره‌گیری از عرصه فعالیت سیاسی منجر می‌شود. بر این باور به عدم تغییر و بینش منفی نسبت به کارایی مشارکت، در نهایت، افراد را به سمت نوعی انفعال سیاسی سوق می‌دهد. این انفعال تنها به معنای عدم فعالیت نیست، بلکه می‌تواند به شکل انزوای سیاسی، بی‌اعتمادی عمیق به نهادها و فرآیندهای دموکراتیک، و حتی سرخوردگی عمومی نسبت به چشم‌انداز بهبود اوضاع بروز کند. از این رو، این وضعیت را می‌توان با مفاهیم زیادی تحلیل کرد. در این حالت، تجارب گذشته فرد یا جامعه از عدم پاسخگویی نهادها به مطالبات، یا مشاهده عدم موفقیت جنبش‌های اعتراضی، منجر به شکل‌گیری یک انتظار دائمی از شکست و بی‌اثر بودن کنش‌های سیاسی می‌شود. این باور، که فرد هیچ کنترلی بر سرنوشت سیاسی خود و جامعه‌اش ندارد، او را از تلاش برای تغییر بازمی‌دارد و به انفعال و پذیرش وضع موجود ترغیب می‌کند. این انفعال، خود می‌تواند به تضعیف سرمایه اجتماعی و کاهش همبستگی مدنی بینجامد. زمانی که شهروندان از مشارکت سیاسی کناره‌گیری می‌کنند، فضای بیشتری برای تقویت و تثبیت ساختارهای قدرت موجود فراهم می‌شود و احتمال ایجاد تغییرات مثبت یا اصلاحات ساختاری کاهش می‌یابد. بنابراین، این چرخه منفی، که با بدبینی آغاز شده و به انفعال می‌انجامد، نه تنها فرد را از ایفای نقش در جامعه بازمی‌دارد، بلکه به‌طور بالقوه می‌تواند به تداوم وضعیت نامطلوب و فرسایش هرگونه امید به آینده‌ای بهتر منجر شود. آرمان می‌گوید:

«اگه همه داشته باشن و همکاری کنن، به فرض جمعیت ۸۰ میلیونی ایران ۲ میلیون بخوان اعتراض کنن بعد اون ۷۸ میلیون مخالفن، پس این اعتراض رو طبیعتا آدم نباید بره چون حرفش به جایی نمیرسه»

مریم می‌گوید:

«هیچ فایده‌ای نداره اینا و هیچ اتفاقی قرار نیست بیوفته و من شرکت نمیکنم. هیشکی به حرف ما نیست.»

ترجیح رستگاری فردی

در بسیاری از موارد، ترس از پیامدها و عواقب احتمالی، مانع اصلی ابراز عقیده و نظر در افراد می‌شود. این هراس، که می‌تواند ناشی از نگرانی‌های امنیتی، اجتماعی، یا شغلی باشد، باعث می‌شود افراد سکوت و عدم مشارکت را بر بیان دیدگاه‌های خود ترجیح دهند تا از سلامت و امنیت فردی خود محافظت کنند. در این رویکرد، اولویت‌های فردی بر منافع و دغدغه‌های جمعی ارجحیت یافته و تمرکز اصلی فرد بر رفع نیازها و نگرانی‌های شخصی قرار می‌گیرد، که این خود به دوری گزیدن از کنشگری اجتماعی و سیاسی منجر می‌شود. گاها فرد برای حفظ امنیت و آرامش خود، از ورود به

عرصه‌هایی که بالقوه می‌توانند برایش مخاطره‌آمیز باشند، اجتناب می‌ورزد. هرچه این اجتناب از ابراز نظر و گرایش به خودمحوری بیشتر شود، میزان مشارکت فرد در امور اجتماعی و سیاسی کاهش می‌یابد. با این حال، فرد به‌طور فزاینده‌ای به دنبال رستگاری فردی است و کنش‌های جمعی را که ممکن است به نفع عموم باشند، اما برای شخص او ریسک به همراه دارند، کنار می‌گذارد. این رویکرد می‌تواند پیامدهای عمیق‌تری برای جامعه داشته باشد. وقتی بخش قابل‌توجهی از جامعه به دلیل ترس یا اولویت‌بخشی به منافع فردی، از مشارکت فعال کناره‌گیری می‌کنند، فضای لازم برای نقد سازنده، طرح دیدگاه‌های متنوع، و پیشبرد اصلاحات اجتماعی تضعیف می‌شود. این امر می‌تواند به تقویت اقتدارگرایی، کاهش پاسخگویی نهادها، و نادیده گرفته شدن صدای اقشار مختلف جامعه منجر شود. این کناره‌گیری، که گاهی با توجیه حفظ امنیت فردی صورت می‌گیرد، در بلندمدت می‌تواند به تضعیف انسجام اجتماعی، کاهش سرمایه اجتماعی، و فرسایش اعتماد عمومی بینجامد. در نهایت، این فرآیند می‌تواند منجر به جامعه‌ای شود که در آن، منفعت فردی بر صلاح جمعی ارجحیت یافته و توانایی جامعه برای حل مشکلات مشترک و پیشرفت جمعی به شدت کاهش می‌یابد. ارشیا می‌گوید:

«می‌دونم بعضیاش درسته ولی نمیرم همراشون چون جون خودم بدن خودم برام مهم‌تره. حالا هزارتا آدم میرن با من بشه هزارویکی، قرار نیست من خیلی کار کنم و چیزی بشه ولی یک جایی میشه مثلا تفنگ میاد وسط و می‌خوان به هر طریقی مردم رو پراکنده کنن و اینجا بدن و جونم مهم‌تره برام. ولی با بعضیاشون واقعا موافقم با کاری که می‌کنن. چون وضع جامعه رو دارم می‌بینم و اونایی که دارن میرن جلو مجبورن و من در حال حاضر خودم تو وضعی نیستم که برم جلو و اجبار من تو سلامت بدنمه.»

آرمان می‌گوید:

«ببینید بحث ترس هست خب، خیلی وقتا توی اعتراضات خیابانی وقتی که میبینم مردم دارن راست میگن و حق با اوناعه، دست به اسلحه میشن و خب این باعث میشه آدم بترسه»

اعتراض گریزی

اعتراض به مثابه یک کنش جمعی، ابزاری بنیادین برای بیان خواسته‌های مردم، پیگیری اصلاحات اجتماعی و سیاسی، و ایجاد تغییر در ساختارها و سیاست‌های موجود است. با این حال، عوامل متعددی ممکن است منجر به اجتناب افراد از مشارکت در این کنش‌ها شوند. از جمله این عوامل می‌توان به عافیت‌طلبی، ترس از آسیب‌پذیری، و یا ملاحظات موقعیتی اشاره کرد. این دسته از افراد، لزوما به دنبال برهم زدن نظم عمومی یا آسیب رساندن به دیگران نیستند، بلکه هدف اصلی آن‌ها رساندن صدای خود به گوش مسئولین و احقاق حقوق قانونی و اجتماعی است. با این وجود، هنگامی که فرد احساس خطر می‌کند، یا مشارکت در اعتراضات را تهدیدی مستقیم برای سلامتی خود یا اطرافیانش تلقی می‌کند، و یا منافع و موقعیت اجتماعی/اقتصادی خود را در معرض خطر می‌بیند، تمایل به کناره‌گیری از این کنش‌ها در او افزایش می‌یابد. این گریز از اعتراض زمانی رخ می‌دهد که هزینه‌های بالقوه مشارکت، از منافع متصور آن بیشتر ارزیابی شوند. در چنین شرایطی، فرد ممکن است به سازگاری با وضع موجود روی آورده و به شرایط فعلی رضایت نسبی نشان دهد، حتی اگر این شرایط ایده‌آل نباشد. محمود می‌گوید:

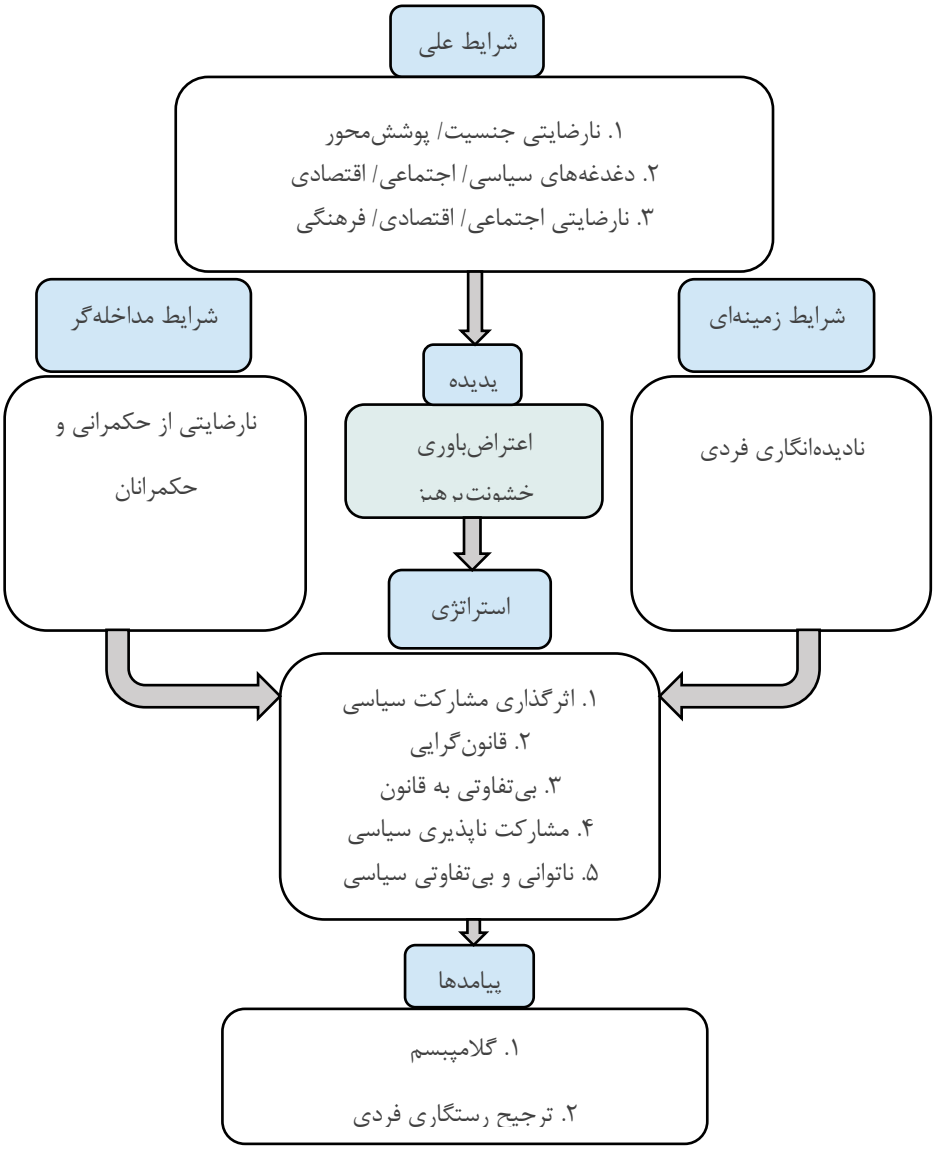
«من شرکت نمی‌کنم چون من کارم پیششون گیره چندسال دیگه و نمیتونم ریسک کنم.»

میثم می‌گوید:

«اصلا دخالت نمیکنم و کاری ندارم. درست نیست.. بخاطر اینکه آدم آسیب می‌بینه، الان انقد جوونا رو راحت‌طلب بار آوردن که باعث شده ما سمت همچین چیزایی نریم.»

مدل پارادایمی

چنانچه در قسمت روش اشاره شد، یافته‌های پژوهش در قالب مدل پارادایمی ترسیم شده است. این مدل که مشتمل بر پنج رکن شرایط علی، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، استراتژی‌ها و پیامدهاست، بر محوریت یک «پدیده مرکزی» استوار شده که سایر مؤلفه‌های تحقیق حول آن شکل گرفته‌اند. مدل پارادایمی حاضر با محوریت اعتراض باوری خشونت‌پرهیز تبیین شده است. این پدیده مرکزی که ریشه در نارضایتی‌های چندگانه مشارکت‌کنندگان دارد، برآیند کنش‌های عینی و ذهنی آنان در واکنش به شرایط اجتماعی است. در این مدل، سایر مؤلفه‌های پارادایمی شامل شرایط علی، زمینه‌ای، مداخله‌گر، استراتژی‌ها و پیامدها، در تعامل با یکدیگر، چارچوب این اعتراضات خشونت‌پرهیز را صورت‌بندی می‌کنند. یافته‌ها نشان می‌دهد که مشارکت‌کنندگان علی‌رغم دغدغه‌های فراگیر، در قالب یک الگوی کنشی مسالمت‌آمیز، به وضعیت موجود معترض هستند.



مدل پارادایمی ۱: گلامپیسم سیاسی

بحث و نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که فهم جوانان از توسعه سیاسی، فهمی صرفا رسمی، نهادی و انتخاباتی نیست، بلکه در متن زندگی روزمره، تجربه نابرابری، محدودیت‌های اجتماعی و جنسیتی، فشارهای اقتصادی، احساس نادیده‌گرفته‌شدن و بی‌اعتمادی به حکمرانی شکل می‌گیرد. بر این اساس، سیاست در ذهن مشارکت‌کنندگان فقط به معنای دولت، انتخابات، احزاب یا نهادهای رسمی نیست، بلکه با امکان زندگی شایسته، آزادی انتخاب، امنیت آینده، عدالت اجتماعی، کیفیت حکمرانی و احساس اثرگذاری فردی پیوند دارد. از این منظر، کاهش مشارکت رسمی جوانان را نمی‌توان به سادگی نشانه بی‌تفاوتی سیاسی دانست؛ زیرا یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بسیاری از جوانان همچنان نسبت به وضعیت جامعه حساس‌اند، نابرابری‌ها و ناکارآمدی‌ها را درک می‌کنند و نسبت به مطالبات جمعی واکنش ذهنی و اخلاقی دارند، اما این حساسیت لزوما به مشارکت رسمی یا کنش آشکار سیاسی تبدیل نمی‌شود.

از نظر تجربی، پژوهش حاضر با پژوهش یوسفوند و مرادی‌نژاد (۱۴۰۴) همسو است؛ زیرا آنان نیز جوانان را یکی از نیروهای مهم و اثرگذار در تحولات سیاسی و اجتماعی دانسته‌اند. با این حال، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که عاملیت جوانان همیشه در قالب مشارکت فعال و آشکار بروز نمی‌کند، بلکه گاهی در شکل نارضایتی خاموش، اعتراض‌باوری خشونت‌پرهیز، احتیاط سیاسی و کناره‌گیری از عرصه رسمی سیاست ظاهر می‌شود. همچنین پژوهش حاضر با پژوهش نوذری و بابایی گلروبادی (۱۴۰۴) و Banaji (2008) همخوانی دارد؛ زیرا این مطالعات نشان داده‌اند که کاهش مشارکت رسمی جوانان الزاما به معنای بی‌تفاوتی سیاسی نیست، بلکه می‌تواند نشانه تغییر الگوهای مشارکت و ظهور شیوه‌های تازه کنشگری باشد. یافته‌های حاضر نیز همین مسئله را تایید می‌کند، اما نشان می‌دهد که در بستر مورد مطالعه، این تغییر الگو با ترس، بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به امکان تغییر همراه شده است.

یافته‌های پژوهش با پژوهش گل‌افشان‌نیا و همکاران (۱۴۰۴) نیز همسو است؛ زیرا آنان بر نقش تحولات ارتباطی و رسانه‌ای در شکل‌دهی به کنشگری سیاسی جوانان تاکید کرده‌اند. با این وجود، پژوهش حاضر بیش از آنکه بر رسانه به عنوان ابزار مشارکت تمرکز کند، بر معنای ذهنی سیاست در تجربه زیسته جوانان تاکید دارد. در این مطالعه، مسئله اصلی این نیست که جوانان از چه ابزارهایی برای مشارکت استفاده می‌کنند، بلکه این است که آنان سیاست را چگونه تجربه می‌کنند و چرا میان نارضایتی، اعتراض، احتیاط و کناره‌گیری در نوسان‌اند. از سوی دیگر، پژوهش حاضر با پژوهش تعجبی و همکاران (۱۴۰۲) نیز از این جهت همسو است که مشارکت سیاسی جوانان را نمی‌توان با یک عامل توضیح داد. همان‌گونه که آنان به نقش وضعیت اقتصادی و رسانه‌ها اشاره کرده‌اند، در این پژوهش نیز اقتصاد، بی‌اعتمادی، نابرابری، تجربه نادیده‌گرفته‌شدن و ترس از پیامدهای سیاسی به صورت هم‌زمان در شکل‌گیری مشارکت‌ناپذیری و بدبینی سیاسی نقش دارند.

نتایج این پژوهش همچنین با پژوهش رهبرقاضی و صادقی نقدعلی (۱۴۰۳) همخوانی دارد؛ زیرا آنان احساس بی‌تاثیر بودن رای و مشارکت سیاسی را از عوامل مهم کاهش مشارکت رسمی جوانان دانسته‌اند. در پژوهش حاضر نیز احساس بی‌اثری یکی از عناصر مهم تجربه سیاسی جوانان است. مشارکت‌کنندگان ممکن است اصل اعتراض یا مشارکت را درست بدانند، اما نسبت به نتیجه‌بخش بودن آن تردید دارند. این تردید در مفاهیمی مانند ناتوانی سیاسی، مشارکت‌ناپذیری سیاسی و گلامپیسم سیاسی بازتاب یافته است. همچنین یافته‌ها با پژوهش خسروی (۱۴۰۳) همسو است؛ زیرا خسروی مشارکت سیاسی را فرآیندی اجتماعی و متأثر از خانواده، رسانه، سرمایه اجتماعی، وضعیت اقتصادی، احساس تعلق و اعتماد سیاسی می‌داند. در این پژوهش نیز کنش سیاسی جوانان در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه محصول تجربه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نهادی آنان است.

از منظر سرمایه اجتماعی، پژوهش حاضر با پژوهش امینی و همکاران (۱۴۰۱) همخوانی دارد؛ زیرا آنان میان سرمایه سیاسی اجتماعی و مشارکت سیاسی رابطه معنادار و مثبت یافته‌اند. در این پژوهش نیز کاهش اعتماد، ضعف احساس تعلق و تجربه شنیده‌نشدن، جوانان را به سمت مشارکت‌ناپذیری و گلامپیسم سیاسی سوق می‌دهد. پژوهش حاضر با جعفرینیا (۱۳۹۱) نیز از جهت توجه به نقش وضعیت اجتماعی، اقتصادی و تحصیلی در مشارکت سیاسی همسو است، اما نشان می‌دهد که تحصیل و آگاهی لزوما به مشارکت بیشتر منجر نمی‌شود، بلکه در شرایط بی‌اعتمادی و ناامنی ممکن است به افزایش نارضایتی و بدبینی نیز بینجامد. همچنین یافته‌ها با آقایی و همکاران (۱۳۹۹) همسو است؛ زیرا آنان نقش فرهنگ سیاسی و

سرمایه اجتماعی را در اعتماد و مشارکت سیاسی برجسته کرده‌اند. جوانان این پژوهش نیز از یک سو به قانون، نظم و اعتراض مسالمت‌آمیز اهمیت می‌دهند و از سوی دیگر نسبت به عدالت قوانین و کارآمدی حکمرانی تردید دارند.

در مقایسه با مطالعات خارجی، پژوهش حاضر با بائریسویل و اوریس (۲۰۲۱) قابل پیوند است؛ زیرا آنان مشارکت اجتماعی را در پیوند با رابطه، تعامل و درگیری افراد در زیست اجتماعی تعریف کرده‌اند. یافته‌های این پژوهش نیز نشان می‌دهد که مشارکت سیاسی جوانان از زندگی اجتماعی آنان جدا نیست و دغدغه‌هایی مانند اقتصاد، جنسیت، آینده، عدالت و کرامت فردی همگی ماهیتی سیاسی پیدا می‌کنند. همچنین پژوهش حاضر با عرفان (۲۰۲۱) همسو است؛ زیرا او نشان داده است که جوانان، با وجود حضور در فضای مجازی، بیشتر به فعالیت‌های سیاسی کم‌خطر و کم‌هزینه گرایش دارند. در پژوهش حاضر نیز جوانان از خشونت فاصله می‌گیرند و به اعتراض مسالمت‌آمیز باور دارند، اما به دلیل ترس از پیامدهای سیاسی و اجتماعی، به سمت احتیاط، سکوت یا کناره‌گیری حرکت می‌کنند. یافته‌ها با گوکی و همکاران (۲۰۱۹) نیز قابل مقایسه است؛ زیرا آنان بر اهمیت تجربه‌های مشارکتی در دوران تحصیل برای مشارکت سیاسی آینده تأکید کرده‌اند. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که اگر دانشگاه و جامعه امکان تجربه مثبت مشارکت، شنیده‌شدن و اثرگذاری را فراهم نکنند، حتی آگاهی و حضور دانشگاهی نیز نمی‌تواند مانع شکل‌گیری بدبینی سیاسی شود.

از نظر نظری، یافته‌های پژوهش با آرنت (۲۰۰۰) درباره دوره ورود به بزرگسالی همخوانی دارد. مشارکت‌کنندگان در مرحله‌ای قرار دارند که هویت، آینده و جایگاه اجتماعی خود را می‌سازند؛ بنابراین سیاست برای آنان امری بیرونی نیست، بلکه بخشی از تجربه هویت‌یابی، آینده‌اندیشی و انتخاب سبک زندگی است. همچنین یافته‌ها با دیدگاه مک‌دونالد و اوانس (۲۰۰۲) و مک‌دونالد (۲۰۰۶) درباره ناامنی آینده جوانان همسو است؛ زیرا نگرانی نسبت به شغل، مهاجرت، وضعیت اقتصادی و امنیت فردی در تجربه مشارکت‌کنندگان نقش پررنگی دارد. در چنین شرایطی، گلامپیسم سیاسی را می‌توان واکنشی به شکاف میان انتظارات جوانان و واقعیت‌های ساختاری جامعه دانست.

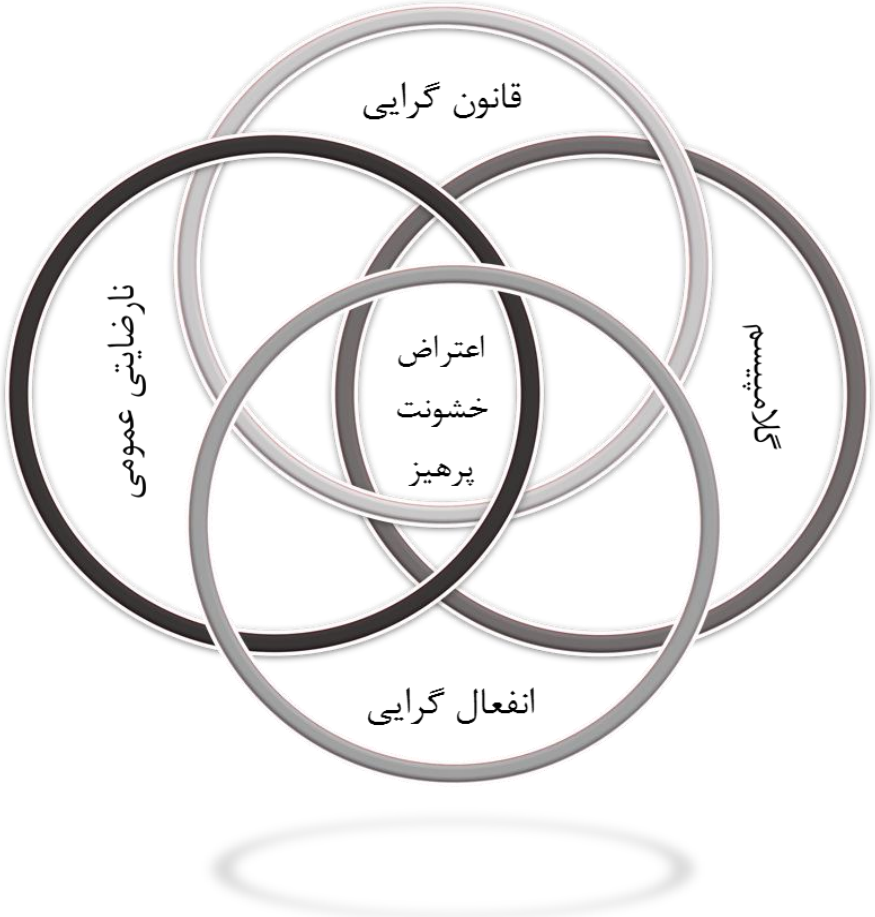
از منظر تورنتون (۲۰۰۵، ۲۰۱۰)، یافته‌ها نشان می‌دهد که جوانان حامل ارزش‌هایی مانند آزادی، برابری جنسیتی، حقوق شهروندی و انتخاب فردی‌اند، اما این ارزش‌ها با ساختارها و قوانین محدودکننده در تعارض قرار می‌گیرد. از نگاه گیدنز (۱۳۸۵) نیز سبک زندگی و هویت فردی در جهان جدید اهمیت یافته است و پژوهش حاضر نشان می‌دهد که محدودیت در پوشش، جنسیت و انتخاب‌های روزمره برای جوانان فقط مسئله‌ای شخصی نیست، بلکه بخشی از تجربه سیاسی آنان است. همچنین یافته‌ها با هابرماس (۱۹۸۹) همسو است؛ زیرا مشارکت‌کنندگان به گفت‌وگو، بیان مطالبه و اعتراض مسالمت‌آمیز باور دارند، اما نبود احساس امنیت و اعتماد، امکان تحقق حوزه عمومی را محدود می‌کند. از منظر اینگلهارت و آبرامسون (۱۹۹۴) نیز جوانان هم ارزش‌های فرامادی مانند آزادی و کرامت را دنبال می‌کنند و هم تحت فشار ارزش‌های مادی مانند امنیت اقتصادی و بقا قرار دارند. در نتیجه، نوعی هم‌زمانی میان مطالبه آزادی و نیاز به امنیت در آنان دیده می‌شود. همچنین بر اساس نگاه هال و جفرسون (۱۹۷۶)، هویت سیاسی جوانان در این پژوهش هویتی سیال و متناقض است؛ آنان هم ناراضی‌اند و هم محتاط، هم معترض‌اند و هم از پیامدهای اعتراض می‌ترسند.

در جمع‌بندی کلی می‌توان گفت اعتراض‌باوری خشونت‌پرهیز به عنوان پدیده مرکزی پژوهش، نقطه تلاقی نارضایتی‌های چندگانه، بی‌اعتمادی، قانون‌گرایی، ترس و میل به تغییر است. شرایط علی مانند نارضایتی‌های جنسیت‌محور، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زمینه شکل‌گیری اعتراض را فراهم می‌کنند. شرایط زمینه‌ای مانند نادیده‌انگاری فردی، این نارضایتی

را به تجربه‌ای شخصی و هویتی تبدیل می‌کند. شرایط مداخله‌گر مانند نارضایتی از حکمرانی و حکمرانان نیز بی‌اعتمادی و بدبینی را تشدید می‌کند. در نتیجه، جوانان میان مشارکت، اعتراض، احتیاط و کناره‌گیری در حرکت‌اند و پیامد این فرایند در قالب گلامپیسم سیاسی، ترجیح رستگاری فردی و اعتراض‌گریزی ظاهر می‌شود.

بنابراین، دستاورد مفهومی اصلی پژوهش، تبیین گلامپیسم سیاسی به عنوان وضعیتی میان آگاهی و ناامیدی است. گلامپیسم سیاسی به معنای بی‌تفاوتی یا فقدان دغدغه نیست، بلکه بیانگر حالتی است که در آن جوانان نسبت به مسائل جامعه آگاه و ناراضی‌اند، اما به دلیل بی‌اعتمادی، ترس، احساس بی‌اثری و ترجیح امنیت فردی، از کنش سیاسی مستقیم فاصله می‌گیرند. نتیجه نهایی پژوهش این است که مسئله اصلی جوانان فقدان دغدغه سیاسی نیست، بلکه بحران اعتماد، بحران اثرگذاری و بحران امکان مشارکت امن است. توسعه سیاسی زمانی معنا پیدا می‌کند که جوانان نه فقط به عنوان مشارکت‌کنندگان انتخاباتی، بلکه به عنوان کنشگرانی دارای صدا، تجربه، مطالبه، هویت و حق انتخاب به رسمیت شناخته شوند.

بر اساس چارچوب نظریه داده‌بنیاد، در بحث نظری باید طرح‌واره نظری ترسیم شود تا فضای نظری و نظریه تجربی پژوهش ارائه شود. طرح‌واره‌ی حاضر، نه صرفا نمایش‌دهنده‌ی یک هم‌پوشانی ایستا، بلکه بیانگر یک هم‌زیستی دیالکتیکی میان مقولات کلیدی پژوهش است که در نهایت به اعتراض خشونت‌پرهیز به عنوان یک پدیده‌ی کانونی منجر می‌شود. این طرح‌واره به شکلی عمیق، روابط درهم‌تنیده و دیالکتیکی میان مقولات هسته را در چارچوب نظریه داده‌بنیاد آشکار می‌سازد.



شکل ۱: طرح‌واره نظری پژوهش

با این حال، به‌طورکلی پدیده مرکزی «اعتراض خشونت‌پرهیز» را نه به عنوان یک کنش منفرد، بلکه می‌توان به مثابه یک تولید اجتماعی حاصل از تلاقی چهار عامل بنیادین به نمایش گذاشت. از این رو، نارضایتی عمومی به عنوان محرک اولیه، بستری فراگیر از تنش را فراهم می‌آورد و گستره‌ای از خواسته‌های کلان را در جامعه منعکس می‌سازد. در مواجهه با این نارضایتی، قانون‌گرایی به عنوان یک فیلتر اجتماعی و استراتژیک، مانع از سرریز شدن خشونت شده و مسیر ابراز نارضایتی را به سمت چارچوب‌های مدنی هدایت می‌کند. چرا که در طول تاریخ بشر قانون همیشه عاملی برای ایجاد نظم و همچنین عاملی فعال برای ممانعت از فروپاشی و از هم گسستگی جامعه بوده است. از سوی دیگر، همزمان، گله‌مندی که تجلی ذهنی انتقادات عمیق مشارکت‌کنندگان نسبت به ساختارهاست، به اعتراض، نوعی هویت و معنا می‌بخشد. در این میان، انفعال‌گرایی عاملی تعلیق‌کننده و گاه متناقض است و نقش پیچیده‌ای را در این طرحواره ایفا می‌کند. به بیان دیگر این انفعال نه به معنای انفعال مطلق، بلکه به عنوان عاملی است که از تشدید رادیکالیسم جلوگیری کرده و کنشگران را در مدار و چارچوب اعتراض مسالمت‌آمیز نگه می‌دارد. با این وجود، این هم‌پوشانی دایره‌ها، نشان از آن دارد که اعتراض خشونت‌پرهیز نتیجه‌ی غلبه‌ی یک عامل نیست، بلکه حاصل یک فشار متقابل از سوی عوامل چندگانه است. فشاری که می‌توان گفت از انرژی نارضایتی و محدودیت‌های ساختاری شکل گرفته و در نهایت، یک استراتژی بقا یا سازگاری خلاقانه را در جامعه رقم می‌زند. به بیان بهتر، این مدل، بر پیچیدگی کنش جمعی در جوامع مدرن تاکید دارد که در آن، انگیزه برای تغییر با ملاحظات عملی و ساختاری درهم می‌آمیزد در نهایت، این طرح‌واره نظری، تصویری چندوجهی از پدیده اعتراض خشونت‌پرهیز ارائه می‌دهد. یافته‌های حاصل از این مدل، به خوبی نشان می‌دهد که چنین کنش‌هایی، حاصل محاسبات پیچیده و تعاملات مستمر میان عوامل ساختاری، ذهنی و استراتژیک هستند. با این وجود چنین اعتراضی نوعی کنش مدنی سنجیده تلقی می‌شود که در آن، مشارکت‌کنندگان با درک محدودیت‌ها و امکانات موجود، شکلی از ابراز وجود و مطالبه‌گری را برمی‌گزینند که هم اعتراض را حفظ می‌کند و هم از خشونت اجتناب می‌ورزد.

منابع

استراوس، ا.، و جولیت، ک. (۱۳۹۶). مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریهٔ زمینه‌ای (ابراهیم افشار، مترجم). نشر نی.

امینی، س.، عشایری، ط.، ذوالفقاری، ا.، و جهان‌پرور، ط. (۱۴۰۲). نقش سرمایه سیاسی – اجتماعی در مشارکت سیاسی مردم ایلام (مورد مطالعه: انتخابات مجلس شورای اسلامی) https://civilica.com/doc/1663131 .

ایمان، م. (۱۳۸۸). مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

تعجبی، م.، افضلی، ا.، و نصیری ولیک‌بنی، ف. (۱۴۰۳). عوامل مؤثر بر میزان مشارکت سیاسی جوانان استان همدان. *دانش سیاسی*، ۲۰(۱)، ۸۲-۵۹. https://doi.org/10.30497/pkn.2024.245038.3089

جعفری‌نیا، غ. (۱۳۹۱). بررسی عوامل اقتصادی – اجتماعی مؤثر بر میزان مشارکت سیاسی شهروندان شهر خورموج . https://civilica.com/doc/1906608

حریری، ن. (۱۳۸۵). اصول و روش‌های پژوهش کیفی. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.

خسروی، ع. (۱۴۰۳). از دعوت به تأملی آیرونیک درباره ساختار اداره ایران تا تجربه دیالکتیک غیربیانی (با تأکید بر آرای کی‌یرکگور، آلتوسر، بدیو، دلوز). *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، ۱۸(۴)، ۱۸۹-۱۵۹.

رهبرقاضی، م.، و صادقی نقدعلی، ز. (۱۴۰۳). دلایل انفعال شهروندان در بحران‌های محیط‌زیستی و پیامدهای آن بر توسعه پایدار از منظر نخبگان دانشگاهی. *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، ۱۸(۴)، ۳۰-۵.

زارعی‌محمودآبادی، ع.، روحانی، ع.، افشانی، س. ع.، و موسوی، س. م. (۱۴۰۳). مردم‌نگاری انتقادی: یک ارزیابی نظری. *تداوم و تغییر اجتماعی*، ۳(۱)، ۲۰۲-۱۸۳.

سیدحسینی، م.، کمالی، ا.، و روشنفکر، پ. (۱۴۰۳). نوجوان و موسیقی: ذائقه مصرف موسیقایی در بین دختران نوجوان. *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، ۱۸(۴)، ۷۹-۵۷.

عسگری ندوشن، ع.، عباسی شوازی، م. ج.، و صادقی، ر. (۱۳۸۸). مادران، دختران و ازدواج: تفاوت‌های نسلی در ایده‌ها و نگرش‌های ازدواج در شهر یزد. *فصلنامه مطالعات راهبردی زنان*، ۱۱(۴۴)، ۳۴-۷.

گل‌افشان‌نیا، ش.، خسروی، م.، مرتضویان، س. ع.، و بخشایشی اردستانی، ا. (۱۴۰۴). نقش فضای مجازی در کنشگری سیاسی و مشارکت انتخاباتی جوانان دهه ۱۳۷۰: تحلیلی بر تغییر الگوهای مشارکت سیاسی و اجتماعی. *مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ و فرهنگ ایران*، ۴(۳)، ۱۳-۱.

گیدنز، آ. (۱۳۸۵). تجدد و تشخص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید (ناصر موفقیان، مترجم). نشر نی.

مرادی، ش.، روحانی، ع.، و افشانی، س. ع. (۱۴۰۲). خودمداری اجتماعی دانشجویان در گذار به جوانی: یک نظریهٔ زمینه‌ای. *تداوم و تغییر اجتماعی*، ۲(۲)، ۲۸۵-۲۶۷.

مرادی، ش.، سلمان‌زاده، ز.، و روحانی، ع. (۱۴۰۴). بازاندیشی در علوم اجتماعی: یک مطالعه مروری. *تداوم و تغییر اجتماعی*، ۴(۱)، ۱۷۶-۱۵۹. https://doi.org/10.22034/jscc.2024.20878.1094 .

نجفی، ه.، نوابخش، م.، قدیمی، ب.، شیری، ط.، و متقی، ا. (۱۳۹۶). بررسی جامعه‌شناختی نقش عوامل فرهنگی ـ اجتماعی بر مشارکت سیاسی جوانان شهر تبریز. *مطالعات توسعه اجتماعی ایران*، ۱۵(۲)، ۲۰-۷.

نوذری، ح.، و بابائی گلرودباری، م. (۱۴۰۴). مطالعهٔ ترجیحات شغلی دانشجویان: آزادی عمل، ثبات شغلی، شایسته‌سالاری. *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، ۱۹(۱)، ۱۲۸-۱۰۳.

یوسفوند، ح.، و مرادی‌نژاد، ا. (۱۴۰۴). تجربه زیسته فشارهای جنسیتی در محیط کاری: مطالعه موردی زنان شاغل در استان لرستان. *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، ۱۹(۱)، ۱۵۵-۱۲۹.

Abramson, P. R., & Inglehart, R. (1986). Generational replacement and value change in six West European societies. *American Journal of Political Science*, 30(1), 1–25.

Abramson, P. R., Ellis, S., & Inglehart, R. (1997). Research in context: Measuring value change. *Political Behavior*, 19(1), 41–59.

Arendt, H. (1958). *The Human Condition*. University of Chicago Press.

Arnett, J. J. (2000). Emerging adulthood: A theory of development from the late teens through the twenties. *American Psychologist*, 55(5), 469–480. https://doi.org/10.1037/0003-066X.55.5.469

Baeriswyl, M., & Oris, M. (2021). Social participation and life satisfaction among older adults: Diversity of practices and social inequality in Switzerland. *Ageing & Society*, 1–25. https://doi.org/10.1017/S0144686X21001057

Banaji, S. (2008). The trouble with civic: A snapshot of young people's civic and political engagements in twenty-first-century democracies. *Journal of Youth Studies*, 11(5), 543–560.

Foucault, M. (1978). *The History of Sexuality, Volume 1: An Introduction* (R. Hurley, Trans.). Pantheon Books.

Gramsci, A. (1971). *Selections from the Prison Notebooks* (Q. Hoare & G. N. Smith, Eds. & Trans.). International Publishers.

Habermas, J. (1989). *The Structural Transformation of the Public Sphere* (T. Burger & F. Lawrence, Trans.). MIT Press.

Inglehart, R. (1981). Post-materialism in an environment of insecurity. *The American Political Science Review*, 75(4), 880–900.

Inglehart, R. (1984). Generational change and the future of the Atlantic Alliance. *Political Science*, 17(3), 525–535.

Inglehart, R., & Abramson, P. (1999). Measuring postmaterialist. *The American Political Science Review*, 93(3), 665–677.

Keshavarzi, S., Askari-Nodoushan, A., Ruhani, A., & Cakal, H. (2023). From dreams to possibilities: The role of gender and family income in aspirations among youth in the city of Yazd. *Journal of Youth Studies*, 26(7), 823–842. https://doi.org/10.1080/13676261.2022.2053664

Marx, K., & Engels, F. (1978). Manifesto of the Communist Party. In R. C. Tucker (Ed.), *The Marx-Engels Reader* (2nd ed., pp. 469–500). Norton.

McClosky, H. (1968). Political participation. In D. L. Sills (Ed.), *International Encyclopedia of the Social Sciences* (Vol. 12-13, pp. 252–265). Macmillan and The Free Press.

McDonald, P. (2006). Low fertility and the state: The efficacy of policy. *Population and Development Review*, 32(3), 485–510.

McDonald, P., & Evans, A. (2002, May 17–18). *Family formation and risk aversion* [Paper presentation]. NLC Workshop.

O'Neill. (2014). *Gender, religion, social capital and political participation* [Paper presentation]. Annual Meeting of the American Political Science Association.

Orfan, S. N. (2021). Political participation of Afghan Youths on Facebook: A case study of Northeastern Afghanistan. *Cogent Social Sciences*, 7(1), 1–10. https://doi.org/10.1080/23311886.2020.1857916

Ukova, R., Nechaev, D., Polovneva, L., Krivets, A., Berdnik, E., & Gukov, D. (2019). Youth political participation in Russia: Influence of voluntary associations. *International Journal of Innovative Technology and Exploring Engineering*, 8(3), 13–23. http://doi.org/10.35940/ijitee.I3004.0789S319

Weber, M. (1978). *Economy and Society* (G. Roth & C. Wittich, Eds.). University of California Press.